

# شئون پیامبر اسلام و نقش آن در اجتهاد

سعید ضیائی فر

چکیده: پیامبر گرامی اسلام شئون گوناگونی داشت که پاره‌ای از آنها دینی و برخاسته از وظیفه رسالت او و پاره‌ای دیگر عادی و غیر مرتبط با وظیفه رسالت او بود. نتیجه این تفکیک در اجتهاد این است که همه گفتارها، رفتارها و تقریرهای پیامبر(ص)، مستند استنباط حکم فقهی - که حکمی فرا زمانی و جهان شمول است - قرار نگیرد، بلکه تنها اموری در مقام اجتهاد قابل استناد است که برخاسته از وظیفه رسالت آن حضرت باشد. از این رو، فقیه در مقام استنباط به شئون متفاوت پیامبر توجه کرده و طبعاً روایات فقهی را از روایات غیر قابل استناد در فقه تفکیک می‌کند و این، نقش و تأثیری بس عظیم در فقه دارد.

افزون بر این، توجه به پاره‌ای از شئون پیامبر(ص) نظیر حق تشریح آن حضرت به صورت خاص، و سنجش رابطه آن با تشریحات الهی، به نوعی مرتبه‌بندی میان این دو تقسیم تشریح انجامیده و نتایج فقهی خاصی را به همراه آورده است.

کلید واژه‌ها: شئون پیامبر، اجتهاد، فقه، شأن تبلیغ، شأن تشریح، شأن تقریح.

از آموزه‌های تردیدناپذیر اسلام این است که این دین رسالت هدایت انسان‌ها را برای همه عصرها و نسل‌ها و عرصه‌های زندگی انسان را به عهده دارد. پس رسالت آن نه به منطقه جغرافیایی خاص یا نژاد و قومی خاصی منحصر است (جهان‌شمولی)، نه به عرصه و زمانی خاص اختصاص دارد (جاودانگی) و نه به بعدی خاص از ابعاد انسان یا عرصه‌ای ویژه از عرصه‌های زندگی انسان محدود است (جامعیت) و با توجه به اینکه پیامبر گرامی اسلام (ص)، خاتم انبیای الهی و دین‌وی آخرین دین است، طبعاً رسالت هدایت و رهبری انسان‌ها تا برپایی قیامت بر عهده این دین و اولیای معصوم و مطهرش خواهد بود.

مقتضای این مطلب آن است که بیان‌ها، پیام‌ها و دستورهای پیامبر گرامی اسلام (ص) جامع، جاودان و جهان‌شمول باشد؛ چرا که هدایت تمام بشر در همه مناطق گیتی از هر قوم و نژاد و در همه ادوار تاریخ را عهده‌دار است.

ولی از سوی دیگر، تردیدی هم نیست که پیامبر گرامی اسلام (ص) در زمانی خاص، در منطقه‌ای خاص با مردمی خاص، آداب و رسوم و زبانی خاص و سطح فرهنگی مخصوص مبعوث شده است؛ همان‌طور که خود قرآن کریم می‌فرماید: ما هر پیامبری را به زبان قومش مبعوث کردیم.<sup>۱</sup>

درباره پیامبر گرامی اسلام (ص) هم می‌فرماید: وی را در میان مردم امی که دارای سطح فرهنگی خاص بودند، برانگیختیم.<sup>۲</sup>

پیامبر گرامی اسلام (ص) یکی از مأموریت‌های خویش را سخن گفتن با

۱. «ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم» (سوره ابراهیم، آیه ۴).

۲. «هو الذی بعث فی الأمیین رسولا منهم ینزلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و إن كانوا من قبل لفی ضلال مبین» (سوره جمعه، آیه ۲).

مردم متناسب با سطح فهم و درک آنان ذکر می‌کند.<sup>۳</sup>  
افزون بر این، می‌دانیم پیامبر دستوره‌های جنگی داده و یا از امور عادی و روزمره‌ای نهی کرده است که احتمال شمول قلمرو دین و رسالت پیامبر (ص) در خصوص آنها داده نمی‌شود<sup>۴</sup>، یا راهنمایی‌ها و مشورت‌های شخصی برای برخی افراد داشته است.<sup>۵</sup>

مقتضای این مطلب نیز این است که پاره‌ای از امر و نهی‌ها و گفتارها و رفتارهای آن حضرت خصوصیتی به لحاظ زمان، مکان و افراد داشته باشد که طبعاً نتوان از آنها حکمی جاودانه و جهان‌شمول استنباط کرد و به تعبیر دیگر، نتوان آنها را مستند استنباط فقهی قرار داد. اینک که روشن شد پیامبر شئون گوناگون داشته است، دو پرسش مطرح می‌شود: ۱. پیامبر چه شئونی داشته است؟ ۲. توجه به این شئون چه نقشی در استنباط دارد؟ بنابراین مباحث این مقاله را در دو بخش پی می‌گیریم.

۳. «إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم» (الكافي، كلینی، ج ۸ / ۲۶۸، ح ۳۹۴).

۴. نظیر نهی پیامبر از ذخیره کردن چیزی برای روز بعد (ر. ک: سنن النبی، سید محمد حسین طباطبایی / ۱۰۲ چاپ دهم، قم، انتشارات صلاة، ۱۳۸۵) و نظیر نهی پیامبر از خوردن سیر (ر. ک: بحار الانوار، ج ۶۳ / ۲۴۷ تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳) یا نهی آن حضرت از نوشیدن آب از طرف دسته ظرف، به دلیل اینکه محل جمع شدن چرک‌هاست (برای نمونه ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۴ / ۲ تهران، دارالکتب الاسلامیه ۱۳۹۰ ق).

۵. نظیر آنچه برخی از اهل سنت نقل کرده‌اند که پیامبر از یک روش تلقیح درختان خرما نهی کرد و به تلقیح با روش دیگر دستور داد (برای نمونه ر. ک: صحیح مسلم، ج ۷ / ۹۵ بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق؛ مسند احمد، ج ۳ / ۱۵۲ بیروت، دارصادر، [بی تا]). البته شیعه این قبیل روایات را قبول ندارد. برای نمونه ر. ک: معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، ج ۱ / ۴۱ چاپ دوم، مشهد، موسسه البیته، ۱۴۰۶ ق؛ اضاءه علی الصحیحین، محمد صادق نجمی / ۲۵۶، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۹ ق.

## بخش اول: شئون پیامبر در قرآن و کلمات دانشوران

در این بخش ابتدا به این پرسش می پردازیم که قرآن چه شئونی برای پیامبر ذکر می کند، سپس شئون پیامبر را از دیدگاه دانشوران بررسی می کنیم.

### الف) شئون پیامبر (ص) در قرآن کریم

از سیری گذرا در آیات قرآن کریم به دست می آید که قرآن شئون گوناگونی برای پیامبر گرامی (ص) ذکر کرده است. در نگاهی اجمالی می توان گفت شئون پیامبر بر دو قسم است: شأن بشری و شأن وحیانی. اما در نگاهی تفصیلی می توان شئون زیر را برای پیامبر در نظر گرفت: ۱. شأن تربیتی؛ ۲. شأن تعلیمی؛ ۳. شأن اجرای عدالت؛ ۴. شأن اجرای احکام. اینک به صورت گذرا به توضیح و بیان مستند هر یک از شئون مذکور می پردازیم:

یک. شأن بشری و وحیانی: در برخی آیات، قرآن کریم به شأن بشری و وحیانی پیامبر (ص) توأمان اشاره می کند:

قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إليّ؛<sup>۶</sup>

بگو: من هم مثل شما بشری هستم، (ولی) به من وحی می شود.

مراد از شأن بشری، جنبه هایی است که ایشان به عنوان یک انسان داراست و همانند سایر انسان ها رفتار می کند که قرآن کریم پاره ای از آنها را نقل کرده است؛ نظیر خوردن و آشامیدن<sup>۷</sup>، و رفت و آمد در میان مردم<sup>۸</sup>.

مراد از شأن وحیانی، جنبه ای است که در پی عنایت حق تعالی و ارتباط

۶. سوره کهف، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۶.

۷. «ما هذا إلا بشر مثلكم يأكل مما تأكلون منه ويشرب مما تشربون» (سوره مؤمنون، آیه ۳۳).

۸. «ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق» (سوره فرقان، آیه ۷).

خاصش با بندگان برگزیده اش پدید می آید و مأموریت و سفارت الهی را به همراه می آورد؛ آن طور که قرآن کریم می فرماید:

قالت لهم رسولهم إن نحن إلا بشر مثلكم ولكن الله يمن على من يشاء من عباده؛<sup>۹</sup>

پیامبرانشان به آنان گفتند: ما جز بشری مثل شما نیستیم، ولی خدا بر هر یک از بندگان که بخواهد، منت می نهد.

دو. شأن تربیتی: یکی از شئون که قرآن کریم برای پیامبر گرامی اسلام ذکر می کند، شأن تربیتی است، بدین معنا که پیامبر مردم را به تزکیه نفس و تهذیب اخلاق فرا می خواند و عملاً نیز مربی اخلاقی مردم بود. در یکی از آیات قرآن کریم درباره این شأن چنین می خوانیم:

هو الذی بعث فی الامم رسولاً منهم يتلوا عليهم آياته و يزكهم؛<sup>۱۰</sup>

او کسی است که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند.

به نظر می رسد که می توان در این زمینه به آیه شریفه زیر نیز تمسک کرد:

لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة لمن کان یرجو الله و  
الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً؛<sup>۱۱</sup>

قطعاً برای شما در (اقتدا) رسول خدا سرمشقی نیکو است؛ برای آن کسی که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند.

چرا که پیامبر (ص) در همه زمینه ها اسوه است؛ از جمله در عرصه تزکیه،

۹. سوره ابراهیم، آیه ۱۱.

۱۰. سوره جمعه، آیه ۲. نیز ر. ک: آیه ۱۲۹ سوره بقره.

۱۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

تربیت و کسب صفات اخلاقی؛ همان طور که سیاق آیات هم این مطلب را تأیید می‌کند.<sup>۱۲</sup>

همچنین آیاتی را که یکی از وظایف پیامبر را تذکر بیان می‌کند<sup>۱۳</sup>، می‌توان تأیید دیگری بر این شأن ذکر کرد.

همچنین پیامبر گرامی اسلام (ص) یکی از اهداف بعثت خویش را تکمیل مکارم اخلاق ذکر می‌کند:

بعثت لأتمم مكارم الاخلاق؛<sup>۱۴</sup>

من مبعوث شدم تا مکرمت‌های اخلاقی را تکمیل کنم.

و خود آن حضرت برای حسن خلق خویش و دور شدن از اخلاق ناپسند به صورت مستمر دعا می‌کرد.<sup>۱۵</sup>

سه. شأن تعلیمی: یکی از شئون بی‌شمار که قرآن کریم برای پیامبر گرامی اسلام (ص) ذکر می‌کند، شأن تعلیم و آگاه کردن مردم به پیام‌های الهی است که با تعبیرهای گوناگونی مطرح شده است؛ مانند:

رینا ابعت فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم

الکتاب و الحکمة و یرکبهم اتک انت العزیز الحکیم؛<sup>۱۶</sup>

۱۲. برای نمونه ر. ک: المیزان، ج ۱۶ / ۲۸۸-۲۸۹.

۱۳. «فذكر إنما أنت مذكر» (سوره غاشیه، آیه ۲۱).

۱۴. ر. ک: بحار الانوار، ج ۱۶ / ۲۷۸؛ کنز العمال، ج ۱۱ / ۴۲۰، شماره ۳۱۹۶۹. بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق.

۱۵. «كان رسول الله كثير الضراعة والابتهاج إلى الله تعالى، دائم السؤال من الله تعالى أن يزنيه بمحاسن الآداب ومكارم الاخلاق، فكان يقول في دعائه: «اللهم حسن خلقي» و يقول: «اللهم جنبني منكرات الاخلاق» (سنن النبي (ص)، سيد محمد حسين طباطبائي / ۹۸، المحجة البيضاء، ج ۴ / ۱۱۹-۱۲۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی [بی تا]).

۱۶. سوره بقره، آیه ۱۲۹. گاهی به این صورت بیان شده است: «و يعلمکم ما لم تكونوا تعلمون» (بقره، آیه ۱۵۱) و گاهی آمده است: «و ما علی الرسول إلا البلاغ المبین» (سوره نور، آیه ۵۴) و گاهی خطاب به پیامبر گفته شده است: «و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم» (سوره نساء، آیه ۱۱۳).

پروردگارا، در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی.

این شأن و وظیفه به صورت‌های گوناگونی مانند: ابلاغ وحی قرآن،<sup>۱۷</sup> ابلاغ وحی غیر از قرآن<sup>۱۸</sup>، تفسیر قرآن<sup>۱۹</sup> انجام می‌شد.

چهار. شأن اجرای عدالت: یکی از وظایف و شئون دیگر که قرآن کریم برای پیامبر گرامی اسلام ذکر می‌کند، وظیفه اجرای قسط و عدل است:

۱۷. «یتلوا علیهم آیاته» (سوره جمعه، آیه ۲)؛ «یتلوا علیهم آیاتک» (سوره بقره، آیه ۱۲۹).

۱۸. روایاتی که به «حدیث قدسی» معروف است، در واقع برخاسته از این شأن است. امام سجاده (ع) در دعای ختم القرآن دعای ۴۲ صحیفه سجاده می‌فرماید: «اللهم انک انزلته علی نبیک محمد صلی الله علیه و آله مجملاً و الهمته علم هجائیه مکملاً و ورثتنا علمه مفسراً و فضلنا علی من جهل علمه و قوتنا علیه لتعرفنا فوق من لم یطق حمله» (اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج ۱ / ۴۵۱؛ قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ق. مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، ج ۱ / ۴۹۴ قم، دارالحدیث، ۱۴۱۹ق. اهل سنت هم این دعا را نقل کرده‌اند (برای نمونه ر. ک: ینایع الموده، سلیمان قندوزی، ج ۳ / ۴۱۸، بی‌جا، دارالاسوة ۱۴۱۰ق).

از پیامبر نقل شده است که فرمود: «ألا وانی أوتیت الكتاب و مثله معه؛ المعجم الکبیر، سلیمان طبرانی، ج ۲ / ۲۸۳؛ قاهره، مکتبه ابن تیمیة، بی‌تا، الجامع لأحكام القرآن، محمد انصاری قرطبی، ج ۱ / ۳۷؛ بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق. مسند احمد، احمد حنبل شیبانی، ج ۴ / ۱۳۱؛ سنن ابی داود، ابوداود سلیمان سجستانی ازدی، ج ۲ / ۳۹۲؛ السنن الکبری، احمد بیهقی، ج ۹ / ۳۳۲؛ بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۳ق؛ کنز العمال، علی متقی هندی، ج ۱ / ۱۷۴؛ بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق. تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبة دینوری / ۱۵۵ بیروت، دارالکتب العلمیة، [بی‌تا]؛ الايضاح، فضل بن شاذان ازدی نیشابوری / ۲۱۵؛ الرواشح السماویة، میر محمد باقر حسینی مرعشی / ۳۹ قم، مکتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی ۱۴۰۵ق.

۱۹. «و أنزلنا إلیک الذکر لتبین للناس ما نزل إلیهم و لعلهم یتفکرون» (سوره نحل، آیه ۴۴).

و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا و الله امرنا بها قل ان

الله لا يأمر بالفحشاء اتقولون على الله مالا تعلمون قل امرى

بالقسط؛ ۲۰

و چون کار زشتی کنند، می گویند: پدران خود را بر آن یافتیم

و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو: قطعاً خدا به کار

زشت فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید، به خدا

نسبت می دهید؟ بگو پروردگارم به دادگری فرمان داده است.

قل آمنت بما انزل الله من كتاب و امرت لأعدل بينكم؛ ۲۱

بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده است، ایمان آوردم و

مأمور شدم که میان شما عدالت ورزم.

این وظیفه در عرصه های گوناگون بود، چه در مقام قضاوت، چه در مقام

تدبیر امور مردم؛ همان طور که در آیات دیگر به این نکته تصریح شده است.<sup>۲۲</sup>

همچنین این وظیفه به پیامبر اختصاص ندارد، بلکه دیگران نیز وظیفه

دارند که به قسط و عدل رفتار کنند، چه در مقام قضاوت میان دو نفر<sup>۲۳</sup>، چه

در مقام آشتی دادن میان دو گروه<sup>۲۴</sup>، چه در مقام سخن گفتن<sup>۲۵</sup>، چه در مقام

شهادت دادن<sup>۲۶</sup>، چه در مقام نگارش دین<sup>۲۷</sup> و دیگر عرصه های زندگی، حتی

۲۰. سوره اعراف، آیات ۲۸-۲۹.

۲۱. سوره شوری، آیه ۱۵.

۲۲. «و ان حکمت بینهم فاحکم بینهم بالقسط» (سوره مائده، آیه ۴۲).

۲۳. «ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی أهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا

بالعدل» (سوره مائده، آیه ۴۲).

۲۴. «فان فانت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین» (سوره

حجرات، آیه ۹).

۲۵. «و اذ قلتم فاعدلوا و لو کان ذاقری» (سوره انعام، آیه ۱۵۲).

۲۶. «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط» (سوره مائده، آیه ۷)

۲۷. «یا ایها الذین آمنوا اذا تدایتم بدين الی اجل مسمی فاکتبوه و لیکتب بینکم کتاب

بالعدل» (سوره بقره، آیه ۲۸۲).



قرآن به رغم اینکه دستور می دهد با کفار موالات نداشته باشید، ولی در عین حال می گوید: با کفاری که با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، به نیکی و عدالت رفتار کنید. ۲۸

بنابراین قسط و عدل عنصری اساسی در قرآن است و پیامبر گرامی اسلام نیز مأمور اجرای آن در میان مردم بود. به نظر می رسد پاره ای از احکامی که پیامبر بیان کرده است، در جهت بیان عدالت و پاره ای از ارزش های والای دیگر در جامعه عصر خود بود. به تعبیر دیگر، وظیفه تطبیق و بیان مفاهیم این قبیل ارزش ها را بر عهده داشت که در صفحات آینده از آنها سخن خواهیم گفت.

پنج. شأن اجرای احکام: قرآن در پاره ای از آیات، یکی از اهداف ارسال رسولان<sup>۲۹</sup> و فرو فرستادن قرآن را حکم میان مردم طبق آموزه های وحیانی می شمرد:

انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله؛<sup>۳۰</sup>  
ما این کتاب (= قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم تا در میان مردم به (موجب) آنچه خدا به تو آموخته، داوری کنی.

همان طور که به پیامبر گرامی اسلام دستور می دهد که مطابق «ما انزل الله» میان مردم حکم کند:

وانزلنا الیک الكتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیه من الكتاب

۲۸. به نظری می رسد که می توان این عمومیت را از این آیه استفاده کرد: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی أنفسکم أو الوالدین والأقربین» (سوره نساء، آیه ۱۳۴).

۲۹. «لا یتهیکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم ینخرجواکم من دیارکم ان تبرؤم و تقسطوا إلیهم إن الله یحب المقسطین» (سوره ممتحنه، آیه ۸).

۳۰. «کان الناس أمة واحدة فبعث الله النبیین مبشیرین و أنزل معهم الكتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیہ» (سوره بقره، آیه ۲۱۳).

مهیمننا علیه فاحکم بما انزل الله و لا تتبع اهوئهم عما جائک

من الحق؛ ۳۱

ما این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو فرو فرستایم؛ در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن و از هواهایشان (با دور شدن از حقی که به سوی تو آمده) پیروی مکن.

گرچه پاره ای از آیات فوق درباره قضاوت است، ولی به نظر می رسد که پاره ای از آنها عمومیت داشته باشد و سایر عرصه ها را هم در بر گیرد؛ نظیر آیه ۱۰۵ سوره نساء.

افزون بر آن، آیاتی وجود دارد که پیامبر را به پیروی از شریعت الهی مکلف می سازد؛ مثلاً در سوره جاثیه، پس از آنکه بیان می کند که به بنی اسرائیل کتاب، حکم، نبوت و دلایل روشنی در امر دین دادیم و آنان به ستم به اختلاف روی آوردند<sup>۳۳</sup>، به پیامبر چنین دستور می دهد:

ثم جعلناک علی شریعة من الأمر فاتبمها و لا تتبع اهواء الذین

لا یعلمون؛ ۳۲

پس تو را در طریقه آیینی (که ناشی) از امر (خداست) نهادیم. پس آن را پیروی کن و هوس های کسانی را که نمی دانند، پیروی نکن.

۳۱. سوره نساء، آیه ۱۰۵.

۳۲. سوره مائده، آیه ۴۸. نیز در آیه ۴۹ همین سوره آمده است: «وإن احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوئهم». خداوند در آیات ۴۴، ۴۵ و ۴۷ این سوره، کسانی را که طبق احکام الهی حکم نمی کنند، به ترتیب «کافر»، «ظالم» و «فاسق» شمرده است.

۳۳. سوره جاثیه، آیات ۱۶-۱۷.

۳۴. سوره جاثیه، آیه ۱۸.

### ب) شئون پیامبر(ص) در کلمات دانشوران

شیخ مفید در بیانی که درباره مناصب و شئون امامان اهل بیت(ع) دارد، چنین می‌گوید:

همانا امامان در تنفیذ احکام، اجرای حدود، حفظ قوانین و احکام دین و تدبیر امور مردم، جانشینان پیامبران و همانند آنان معصوم‌اند. ۳۵

البته باید به این مطلب مسلم توجه داشت که یکی از شئون پیامبران ابلاغ وحی است که امام از آن برخوردار نیست و به همین جهت، در اینجا به آن اشاره نشده است؛ چون اصالتاً در مقام بیان شئون امام است.

بنابراین از دیدگاه وی شئون پیامبر(ص) عبارت است از: ابلاغ وحی، اجرای حدود و احکام، حفظ قوانین و احکام دین و تدبیر امور مردم. همین مطلب با اندکی تفاوت در کلمات دیگر دانشوران آمده است. برای نمونه، امام خمینی در این باره می‌آورد:

پیامبر(ص) در میان است، دارای سه شأن است:

۱. نبوت و رسالت، یعنی ابلاغ و رسانیدن احکام تکلیفی و

وضعی خداوند حتی دیه خراش؛

۲. شأن زمامداری و تدبیر امور مردم؛ چون وی از جانب

خداوند، حاکم و امت فرمان بردار اویند. این شأن غیر از مقام

رسالت و تبلیغ احکام است؛

۳. مقام قضاوت شرعی. هنگامی که مردم در حق یا مالی

نزاع و اختلاف کردند، به او مراجعه می‌کنند و پیامبر طبق

موازین قضا، حکم می‌کند که حکم او نافذ است و تخلف از

۳۵. ر. ک: اوائل المقالات، چاپ شده در سلسله مؤلفات شیخ مفید، ج ۴/۶۵. قم،

کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

آن جایز نیست. این وجوب اطاعت نه به عنوان زمامدار بلکه

به عنوان قاضی و حاکم شرع است. ۳۶

شئون سه گانه فوق به صورت بسیار روشن در کلمات متکلمان و فقیهان بسیاری مطرح شده است<sup>۳۷</sup> و به نظر نمی رسد که به بحث چندانی نیاز داشته باشد، ولی در مقابل، پاره ای از شئون وجود دارند که اولاً، در لابه لای کلمات پاره ای از دانش وران مطرح شده که نه به اندازه کافی معنای آن روشن است و نه ادله ای به سود آن ارائه شده است. ثانیاً، ظرفیت ایفای نقش بیشتری در اجتهاد دارند. این شئون عبارت اند از: شأن تشریح، شأن تفریع و تطبیق، و شأن عادی. لذا مباحث این بخش را طی سه محور پی می گیریم:

محور اول: شأن تشریح؛ محور دوم: شأن تفریع و تطبیق؛ محور سوم: شأن عادی.

### محور اول: شأن تشریح

یکی از شئونی که در لابه لای کلمات دانشوران مطرح شده، شأن تشریح است. با توجه به اینکه از یک سو معنای این شأن چندان مورد بحث قرار نگرفته و از سوی دیگر ادله ای که در این زمینه ارائه شده یا می توان ارائه کرد،

۳۶. قاعده لا ضرر، چاپ شده در الرسائل، ج ۱ / ۵۰-۵۱.

۳۷. برای نمونه ر. ک: القواعد و القوائد، شهید اول، ج ۱ / ۲۱۵؛ ضد القواعد الفقهیه، فاضل مقداد / ۱۵۸، قم، مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ق؛ قوانین الاصول، میرزا ابوالقاسم قمی / ۴۹۳، قم، مکتبه العلمیه الاسلامیه ۱۳۷۸ق؛ مقیاس الهدایه، عبدالله مامقانی، ج ۱ / ۶۸، قم، موسسه آل البیت، ۱۴۱۰ق؛ دراسات فی ولایه الفقیه، حسینعلی منتظری، ج ۱ / ۴۶۳، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۸ق؛ الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ناصر مکارم شیرازی، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۷۹ش، ج ۲ / ۷۶۷. این مطلب در کلمات دانشوران اهل سنت نیز آمده است (برای نمونه ر. ک: الفروق، احمد قرافی، ج ۱ / ۳۵۷ بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق).

در یک جا گردآوری نشده است، از این رو، در این مقاله به طور مبسوط آن را بررسی می‌کنیم.

### معنای تشریح:

تشریح در لغت به معنای قانون گذاری است. گاهی قانون گذاری در سطح مقررات موقت است که برای تدبیر امور جامعه از سوی مجلس، دولت و یاسایر نهادهای قانونی صورت می‌گیرد. ویژگی این قانون گذاری، موقتی بودن آن است. این نوع قانون گذاری در واقع از لوازم شأن حکومت و زمامداری است و ذیل آن شأن مورد بحث قرار می‌گیرد. از این رو، مراد از تشریح این قبیل از قانون گذاری‌ها نیست؛ چون همان طور که گذشت، این نوع قانون گذاری‌ها از لوازم زمامداری و تدبیر امور جامعه است و محل بحث آن همان جاست.

مراد از تشریح، تشریح احکامی است که جاودانگی و جهان شمولی دو ویژگی مهم آن است؛ یعنی همان طور که احکام و قوانین خداوند که مثلاً در قرآن آمده است نظیر وجوب نماز و روزه احکامی جاودانه و جهان شمول هستند، پیامبر نیز احکامی جاودانه و جهان شمول تشریح کند.

### دلایل مثبتان و نافیان شأن تشریح:

تا آنجا که نگارنده بررسی کرده است، دو دیدگاه درباره شأن تشریح وجود دارد<sup>۳۸</sup>: عده‌ای آن را نفی کرده و برخی آن را پذیرفته‌اند.

۳۸. البته برخی ولایت پیامبر بر تشریح را بر دو قسم تقسیم کرده‌اند: ۱. ولایت بر تشریح به صورت کلی، بدین معنا که وی بر تشریح هر حکمی و تغییر و نسخ و تبدیل احکام الهی به صورت دلخواه قادر باشد؛ ۲. ولایت پیامبر بر تشریح به صورت جزئی، بدین معنا که تشریح به صورت کلی به وی تفویض نشده، بلکه در موارد محدودی تفویض شده است. لذا پیامبر در پاره‌ای موارد احکام خاصی را قبل از ورود نص، تشریح و خداوند امضا کرده است (ر.ک: انوار الفقاهه: کتاب البیع، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱ / ۵۶۱-۵۶۲ قم، مدرسه الامام امیرالمومنین (ع)، ۱۴۱۳ق). ولی

۱. دلایل نفی کنندگان: گروهی معتقدند که پیامبر (ص) ولایتی بر تشریح حکم دائمی نداشت، بلکه ولایت بر تشریح به خداوند اختصاص دارد. لذا تشریح حکم ثابت و دائمی را خداوند انجام داده و پیامبر (ص) صرفاً نقش ابلاغ تشریحات و احکام الهی را بر عهده داشته است که پاره‌ای از احکام تشریحی در قالب وحی جلی یعنی قرآن که معنا و لفظ آن الهی است، و پاره‌ای دیگر با وحی خفی که فقط معنا از جانب خداوند است و لفظ را پیامبر (ص) انتخاب کرده است، بر پیامبر نازل شده و پیامبر هر دو نوع این تشریحات الهی را به مردم ابلاغ کرده است.

ادله مختلفی می‌توان به سود این دیدگاه ارائه کرد که به نقل مهم‌ترین آنها می‌پردازیم و سپس آنها را بررسی می‌کنیم:

دلیل اول: یکی از اموری که عقل به آن حکم می‌کند، اصل عدم ولایت شخصی بر شخص دیگر است.<sup>۳۹</sup> قانون‌گذاری و جعل حکم برای دیگران نوعی ولایت و قیمومیت بر شئون دیگران است و به مقتضای قاعده فوق، این نوع ولایت نفی شده است و عقل می‌گوید که تنها خداوند به ملاک خالقیت، مالکیت یا منعیت و... بر انسان‌ها ولایت دارد و می‌تواند برای آنها حکم و

> این دو معنا مقابل هم به نظر نمی‌رسد. تشریح به معنای اول که تشریحی بی ضابطه است، گرچه عقلاً محتمل است، ولی با توجه به مجموعه آموزه‌های دین اسلام، معقول به نظر نمی‌رسد و بطلان آن روشن‌تر از آن است که نیازمند طرح و نقد باشد. از این رو، بسیاری با اشاره به آن بدون ذکر دلیل، آن را رد کرده‌اند (برای نمونه، ر.ک: المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، ج ۱۹ / ۲۴۱؛ قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۳ ق. چهل حدیث، امام خمینی / ۴۶۰ تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۸ ش)؛ بلکه آنچه معقول و قابل بحث و بررسی است، تشریح با ضابطه و چهارچوب است و این نوع تشریح به دو صورت متصور است: ۱. ولایت بر تشریح ضابطه مند به صورت کلی؛ ۲. ولایت بر تشریح ضابطه مند در موارد خاص.

۳۹. برای اطلاع بیشتر در این زمینه ر.ک: جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، سعید ضیائی فر / ۱۱۰ به بعد قم بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲ ش.

قانون جعل کند، ولی غیر خداوند چنین حقی ندارد. یکی از فقیهان معاصر در این باره می آورد:

معصومان به هیچ وجه بر تشریح - به معنای قانون گذاری مستقل - ولایت ندارند؛ چرا که این ولایت با قانون گذاری انحصاری خداوند ناسازگار است. پیامبر و امام صرفاً حق تبیین و تذکر دادن دارند.<sup>۴۰</sup>

نقد و بررسی: اولاً، حداکثر دلالت این دلیل این است که پیامبر به صورت مستقل ولایت بر تشریح ندارد و این منافاتی ندارد که خداوند ولایتش را که اصالتاً دارد، به صورت تبعی برای دیگری قرار دهد.

ثانیاً، پاره ای از ملاک‌هایی که عقل به وسیله آنها به حق ولایت حکم می کند نظیر منعیت، درباره پیامبر هم وجود دارد؛ چرا که پیامبر ولی نعمت هدایت است و با این ملاک می توان آن را صاحب حق ولایت بر تشریح دانست. دلیل دوم: قرآن کریم در آیات بسیاری حق تشریح را مخصوص خداوند دانسته است<sup>۴۱</sup> و شأن و وظیفه پیامبر را تبعیت از وحی و تشریح الهی ذکر کرده است.<sup>۴۲</sup>

در روایات نیز شأن پیامبر صرفاً بیان احکام و تشریحات الهی دانسته شده، نه قانون گذاری. برای نمونه، امام رضا(ع) در روایتی درباره شأن پیامبر می فرماید:

رسول الله لم یکن لیحرم ما أحل الله و لا لیحلل ما حرم الله و لا لیغیر فرائض الله و احکامه و کان فی ذلک متبعاً مودياً عن

۴۰. ر. ک: الفقه، سید محمد شیرازی، ج ۹۹ / ۱۱ - ۱۲؛ بیروت، دارالعلوم، ۱۴۰۷ ق. نیز ر. ک: دروس فی اصول فقه الإمامیه، عبدالهادی فضلی / ۱۹۷، بی جا، موسسه ام القری، ۱۴۲۰ ق.

۴۱. «إن الحكم لإلله» (سوره یوسف، آیه ۴۰؛ سوره کهف، آیه ۶۷) و سوره انعام، آیه ۵۸.

۴۲. «قل ما یكون لی أن ابدلک من تلقاء نفسی إلا ما یوحی الی» (سوره یونس، آیه ۱۵).

الله و ذلك قول الله: «إن أتبع إلا ما يوحى إلي»؛<sup>۴۳</sup>

شان پیامبر تحریم حلال‌ها و حلال کردن تحریم‌های الهی یا تغییر فرائض و احکام خداوند نبود، بلکه وی تابع دستورهای خداوند بود و قوانین و احکام الهی را به مردم ابلاغ می‌کرد و این تفسیر آیه شریفه است که می‌فرماید: «من فقط پیرو وحی الهی هستم.»

نقد و بررسی: این دلیل مبتنی بر این تصور است که کسی به حق تشریح مستقل و بی ضابطه برای پیامبر در عرض حق تشریح الهی قائل باشد؛ در حالی که طرف داران حق تشریح پیامبر به چنین تشریحی برای او قائل نیستند، بلکه این تشریح را در طول تشریح خداوند و تشریحی ضابطه‌مند می‌دانند.<sup>۴۴</sup> بنابراین، این نوع تشریح نه تنها منافاتی با تشریح خداوند ندارد، بلکه پیروی از آن نیز به مقتضای ادله‌ای که به اطاعت از پیامبر دستور می‌دهد، لازم است.

آیات و روایات مذکور هم در واقع به تشریح بی ضابطه و بدون اذن خداوند اشاره دارند که اساساً از محل بحث قائلان به تشریح خارج است، بلکه ولایت بر تشریح را در طول حق تشریح الهی با اذن وی به صورت ضابطه‌مند مطرح می‌کنند.

دلیل سوم: به حسب نقل‌های معتبر تاریخی که هر دو گروه شیعه و سنی نقل کرده‌اند، بسیاری از اوقات مسلمانان از پیامبر (ص) مطلبی را می‌پرسیدند که آن حضرت می‌فرمود از جانب خداوند در این زمینه به من دستوری نرسیده

۴۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸ / ۸۱.

۴۴. برای نمونه ر. ک: من لایحضره الفقیه، ج ۱ / ۲۶، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق؛ بحار الانوار، ج ۲۵ / ۳۴۸؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۲ / ۲۴۰؛ المیزان، ج ۱۹ / ۲۴۱؛ چهل حدیث، امام خمینی / ۴۶۰-۴۶۱؛ تحریرات فی الاصول، سید مصطفی خمینی، ج ۸ / ۲۷۱، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار الامام خمینی، ۱۳۷۶ ق.



است و ایشان پس از نزول وحی و اطلاع از پاسخ، به آنان پاسخ می داد. اگر به پیامبر (ص) حق تشریح داده شده بود، خود او پاسخ می داد و دیگر نباید منتظر دریافت پاسخ از جانب خداوند می شد<sup>۴۵</sup>.

نقد و بررسی: این دلیل هم مانند ادله پیشین تام به نظر نمی رسد؛ چرا که اگر چه وقایع مزبور وجود داشته، ولی معلوم نیست که پس از تفویض ولایت به حضرت بوده است یا قبل از آن. تنها در صورتی ولایت بر تشریح برای آن حضرت ثابت نمی شود که با دلیل ثابت کنیم این وقایع پس از اعطای حق تشریح بوده است<sup>۴۶</sup>. روایاتی که حق تشریح را برای پیامبر ثابت می کنند، آن را در اوایل بعثت نمی دانند، بلکه در دوران های بعد و پس از طی مسیر تکاملی از سوی پیامبر ذکر می کنند؛ مثلاً در روایتی چنین آمده است:

إن الله عز وجل آدب نبيه فأحسن أدبه فلما أكمل الأديب قال: «  
إنك لعلی خلق عظیم» ثم فوض إليه أمر الدين والأمة ليسوس  
عباده»؛<sup>۴۷</sup>

خداوند عزیز و جلیل پیامبرش را تأدیب نیکویی کرد. پس هنگامی که ادب وی را کامل کرد، بدو گفت: «تو دارای خلق نیکویی هستی». سپس زمام امر دین و امت را به وی تفویض کرد تا بندگان را تدبیر کند.

به علاوه، باید ثابت شود که پرسش های مزبور در حوزه احکام فقهی بوده است، نه در حوزه اعتقادی یا امور تکوینی.

۴۵. برای نمونه ر. ک: هدایة المسترشدين، ج ۱ / ۴۱۰، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ق؛ فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، ج ۳ / ۱۹۷، بیروت، دارالعلم للملدين، ۱۹۷۵ م.

۴۶. الکافی، محمد کلینی، ج ۱ / ۲۶۵، تهران، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۶۳ ش.  
۴۷. به نظر می رسد بررسی این نکته که وقایع مزبور قبل از نزول آیه «انک لعلی خلق عظیم» بوده است یا بعد از آن، می تواند در این زمینه راهگشا باشد.

دلیل چهارم: رآن کریم دین اسلام را کامل معرفی کرده<sup>۴۸</sup> و قرآن را تبیان هر چیز دانسته است<sup>۴۹</sup>. به علاوه، بر اساس روایات متعدد قرآن، کامل و جامع هر حکمی است<sup>۵۰</sup>. بنابراین لازمه اینکه قرآن در بردارنده همه احکام و تشریحات الهی باشد، این است که پیامبر (ص) تشریحی نداشته باشد<sup>۵۱</sup>.

نقد و بررسی: معنای تبیان بودن قرآن این نیست که همه چیز مستقیماً در قرآن بیان شده است، بلکه به این معناست که برخی احکام را قرآن مستقیماً و برخی دیگر را با ارجاع به پیامبر به صورت غیر مستقیم بیان کرده است؛ چنان که فرموده است:

و ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا؛<sup>۵۲</sup>

آنچه رسول به شما داد، آن را بگیریید و از آنچه شما را باز داشت، باز ایستید.

لذا خود پیامبر در «حدیث متواتر ثقلین»، مردم را به قرآن و عترت (یا سنت طبق نقل های غیر معلوم الاعتبار) ارجاع می دهد<sup>۵۳</sup> و بر همین اساس همه دانشوران فرقه های مختلف مسلمان به رغم اختلاف نظرهای گوناگون، بر این مطلب اتفاق نظر دارند که سنت نیز منبع و مصدر احکام فقهی، آموزه های

۴۸. «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً» (سوره مائده، آیه ۵).

۴۹. «و نزلنا عليك الكتاب تبیاناً لكل شیء» (سوره نحل، آیه ۸۹).

۵۰. برای نمونه ر. ک: بحار الانوار، ج ۷۸ / ۹۲ به بعد.

۵۱. ر. ک: هدایة المسترشدين، ج ۱ / ۴۱۱.

۵۲. سوره حشر، آیه ۷. اهل بیت (ع) در روایاتی که ولایت بر تشریح را بیان داشته اند، به این آیه استناد کرده اند (برای نمونه ر. ک: الکافی، کلینی، ج ۱ / ۲۶۵ - ۲۶۸، ج ۱ - ۶ و ۹ - ۱۰). برخی از صحابه هم به این آیه تمسک کرده اند. برای نمونه، ابن مسعود به صورت مکرر به آن تمسک می کرد (برای اطلاع بیشتر ر. ک: جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، سعید ضیائی فر / ۷۷۱).

۵۳. برای نمونه ر. ک: جامع احادیث الشیعه، ج ۱، باب ۴، ح ۲۰۲.

کلامی، اخلاقی، تفسیری و... است.<sup>۵۴</sup>

## ۲. دلایل مثبتان:

گروهی در عین اینکه معتقدند حق تشریح اصالتاً به خداوند اختصاص دارد، ولی می‌گویند خداوند در طول حق خویش این حق را به پیامبر نیز داده است. لذا پیامبر (ص) به صورت تبعی - نه اصلی - این حق را دارد، بلکه برخی از احکامی که در شریعت اسلام وجود دارد، برخاسته از این منصب شریف نبوی است.<sup>۵۵</sup>

۵۴. همان‌طور که این امر در میان مسلمانان صدر اول هم قطعی بود. (برای اطلاع بیشتر در این زمینه ر. ک: الاصول العامة، سید محمد تقی طباطبائی حکیم / ۱۲۴؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱ / ۱۲۶؛ مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، ج ۱ / ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۳، ۵۳۹، قم، موسسه دارالحدیث، ۴۱۹ق؛ الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ناصر مکارم شیرازی، ج ۳ / ۳۴۵؛ جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، سعید ضیائی فر / ۴۴۱ به بعد و ۴۶۳ و ۷۷۱؛ الشیعه و التشریح الاسلامی، جعفر سبحانی، چاپ شده در مقدمه جواهر الفقه قاضی ابن براج / ۴) قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق. برخی از اهل سنت کتابی در این زمینه تدوین کرده‌اند (ر. ک: حجیة السنة، عبدالغنی عبدالخالق) بغداد، دارالتربیة، ۱۴۰۶ق.

۵۵. به نظر می‌رسد که بسیاری از دانشوران امامیه به این منصب برای پیامبر (ص) قائل‌اند. در کلمات یونس بن عبدالرحمن (م ۲۰۸ق) این مطلب به چشم می‌خورد (ر. ک: الکافی، کلینی، ج ۳ / ۵۰۹، مطلب منقول در ذیل حدیث ۲)؛ چنان‌که گردآورندگان روایات تفویض ولایت بر تشریح را می‌توان از معتقدان به این دیدگاه دانست. (برای نمونه ر. ک: بصائر الدرجات / ۳۹۸-۴۰۵، تهران، الاعلمی، ۱۳۶۳ش؛ المحاسن برقی، ج ۱ / ۱۶۲، قم، المجمع العالمی لاهل‌البيت، ۱۴۱۳ق؛ تفسیر عیاشی، ج ۱ / ۲۵۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱ / ۲۶، تهران، المكتبة الاسلامیة، ۱۳۸۰ق؛ الکافی، کلینی، ج ۱ / ۲۶۵ به بعد؛ الاختصاص، شیخ مفید / ۳۰۹، ۳۳۰، قم، موسسه النشر الاسلامی [بی‌تا]، منتقى الجمال، ج ۱ / ۳۷۶؛ قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۴۶ش؛ بحار الانوار، ج ۲ / ۹۵،



پیامبر گرامی اسلام شئون گوناگونی داشت که پاره‌ای از آنها دینی و برخاسته از وظیفه رسالت او و پاره‌ای دیگر عادی و غیر مرتبط با وظیفه رسالت او بود. نتیجه این تفکیک در اجتهاد این است که همه گفتارها، رفتارها و تقریرهای پیامبر(ص)، مستند استنباط حکم فقهی - که حکمی فرازمانی و جهان شمول است - قرار نگیرد، بلکه تنها اموری در مقام اجتهاد قابل استناد است که برخاسته از وظیفه رسالت آن حضرت باشد.

ادله متعددی می‌توان به سود این دیدگاه ارائه کرد، ولی ابتدا بیان این نکته ضروری است که چنان‌که قبلاً گفته شد، وجود این منصب برای پیامبر(ص) محذور ثبوتی و عقلی ندارد، بلکه نیازمند دلیل اثباتی است و هر گاه دلیل اثباتی تامی برای آن وجود داشت، باید بدان ملتزم شد.

**دلیل اول: دستور به اطاعت از پیامبر و نهی از عصیان وی**

قرآن کریم در آیات بسیاری به اطاعت از رسول خدا فرمان می‌دهد، بلکه در پاره‌ای از آیات دستور به اطاعت از پیامبر را مستقل از دستور به اطاعت از خداوند ذکر می‌کند؛ مثلاً می‌فرماید:

أطیعوا الله و أطیعوا الرسول؛<sup>۵۶</sup>

خداوند را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید.

حتی در پاره‌ای از آیات اطاعت از پیامبر، اطاعت از خداوند شمرده شده است:

> ج ۱۷ / ۳؛ ج ۲۳ / ۲۹۵؛ ج ۲۵ / ۳۳۴؛ ج ۶۳ / ۴۸۵؛ ج ۷۵ / ۱۱۴؛ ج ۷۶ / ۱۵۸ و ج ۱۰۱ / ۳۴۲؛ الأصول الاصلیه، فیض کاشانی / ۴۶، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ش؛ نور الثقلین، حویزی ج ۱ / ۵۲؛ ج ۴ / ۴۶۱ و ج ۵ / ۲۷۹، قم، المطبعة العلمیة، [بی تا]؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴ / ۳۶۶؛ ج ۲۶ / ۱۴۲ و ج ۲۷ / ۷۳؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱ / ۱۴۷؛ ج ۴ / ۸۸ و ج ۱۲ / ۲۸۵.  
۵۶. سوره نساء، آیه ۵۹؛ سوره مائده، آیه ۹۲؛ سوره محمد، آیه ۳۳.

من يطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما أرسلناك عليهم  
حفيظاً؛ ۵۷

هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برد و هر  
کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم.

آیاتی که به اطاعت از پیامبر دستور داده اند، مطلق اند و عرصه های  
مختلف تبلیغ، تشریح، قضاوت و امور اجرایی را در بر می گیرند. بر اساس  
این آیات، همان طور که اطاعت از حکم قضایی پیامبر لازم است، اطاعت  
حکم تشریحی وی هم لازم خواهد بود. با آیه شریفه سوره حشر نیز می توان این  
دلیل را تقویت کرد:

و ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا؛ ۵۸  
آنچه را فرستاد و به شما داد، آن را بپذیرید و از آنچه شما را  
بازداشت، باز ایستید.

در این آیه خداوند لزوم تبعیت از اوامر و نواهی پیامبر دستور می دهد و این  
اوامر و نواهی مقید به قلمرو خاصی نشده اند. لذا اطاعت از همه اوامر و نواهی  
دینی رسول خدا لازم است.

همچنین آیاتی که از نافرمانی رسول خدا نهی کرده و آن را گمراهی آشکار  
نامیده اند<sup>۵۹</sup> یا کسانی را که از فرامین پیامبر سرپیچی می کنند، از فتنه و عذاب  
الیم می ترسانند<sup>۶۰</sup> نیز می توانند تقویت کننده این دلیل باشند.  
ممکن است اشکال شود که این آیات چیزی بیش از این را ثابت نمی کند

۵۷. سوره نساء، آیه ۸۰.

۵۸. سوره حشر، آیه ۷.

۵۹. «و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضی الله ورسوله أمر أن یكون لهم الخیرة من أمرهم  
و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضللاً مبیناً» (سوره احزاب، آیه ۳۶).

۶۰. «فلیحذر الذین یخالفون عن أمره أن تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم» (سوره نور،  
آیه ۶۳).

که اگر پیامبر تشریحی انجام داد، آن تشریح لزوم تبعیت دارد، اما اینکه پیامبر حق تشریح دارد، از این آیات استفاده نمی‌شود.

در پاسخ باید گفت: اگر پیامبر تشریحی انجام داد، با توجه به عصمت وی کشف می‌کنیم که این حق را هم داشته است؛ اما اینکه پیامبر تشریحی داشته، آن را از روایات و نقل‌های تاریخی به دست می‌آوریم. بنابراین آیات اطاعت از پیامبر به انضمام ادله عصمت پیامبر از یک سو و روایات وقوع تشریح از سوی دیگر، ولایت پیامبر بر تشریح را ثابت می‌کنند.

همچنین در روایات مربوط به ولایت بر تشریح، به آیات اطاعت از پیامبر هم تمسک شده است<sup>۶۱</sup> که این مطلب را هم می‌توان مؤیدی برای این دلیل قرار داد.

**دلیل دوم: روایات تفویض:** روایات متعددی که موجب وثوق و اطمینان بلکه یقین آور است، وجود دارند که دلالت می‌کنند پیامبر برخی تشریحات را انجام داده است؛ نظیر تشریح اضافه کردن یک یا دو رکعت به برخی نمازهای واجب در غیر سفر، اضافه کردن حرمت سایر مسکرات علاوه بر حرمت خمر که در قرآن آمده است، تشریح نوافل نمازهای شبانه روز و روزه‌های مستحبی در سال<sup>۶۲</sup>، یا تشریح ارث جدمتوفا<sup>۶۳</sup> و دبه نفس و دبه چشم<sup>۶۴</sup> و ....

به علاوه، روایات بسیاری از ولایت پیامبر (ص) بر تشریح به صورت کلی و فراتر از موارد فوق خیر داده‌اند. بنابراین مقتضای این روایات این است که پیامبر چنین ولایتی داشته است.

ممکن است گفته شود: گر چه سند این روایات معتبر بلکه قطع آور است، ولی دلالت آنها بر مدعا ناتمام است؛ زیرا این احتمال وجود دارد که این تشریحات

۶۱. برای نمونه ر.ک: الکافی، کلینی، ج ۱/ ۲۶۵-۲۶۸، ح ۱-۶، ۹ و ۱۰.

۶۲. برای نمونه ر.ک: همان، ج ۱/ ۲۶۶، ح ۴.

۶۳. ر.ک: همان/ ۲۶۷، ح ۶.

۶۴. ر.ک: همان، ح ۷.

نیز از جانب خداوند بوده باشند و پیامبر صرفاً ابلاغ کننده آن باشد؛ چون همه تشریحات الهی در قرآن نیامده است، بلکه پاره‌ای از آنها در قرآن آمده است و پاره‌ای دیگر در سنت. لذا نبودن تشریح در قرآن و وجود آن در سنت، دلیل بر ولایت بر تشریح نیست؛ چرا که وجود آن در سنت، اعم از ولایت بر تشریح است، نه مساوی با آن و وجود عام، دلیل بر وجود خاص نیست.

ولی اشکال بالا صحیح نیست؛ چرا که اولاً، در روایات صریحاً تشریح به پیامبر استناد داده شده است؛ حتی در پاره‌ای از روایات شخصی از امام می‌پرسد: آیا پیامبر بدون اینکه وحی‌ای درباره آن تشریح آمده باشد، قانون وضع کرد؟ امام (ع) پاسخ می‌دهد: بلی، این تشریح‌ها بدون وحی الهی بوده‌اند.<sup>۶۵</sup> ثانیاً، در برخی از موارد مذکور که پیامبر تشریح اضافه‌ای داشته است، تشریح الهی هم از طریق قرآن بیان نشده است، بلکه توسط سنت بیان شده است و این نشان می‌دهد که آنچه در سنت آمده، دو قسم است: یکی ابلاغ تشریحات الهی و دیگری تشریحات خود پیامبر.

برای نمونه، درباره نماز در روایت می‌خوانیم که خداوند نمازهای پنج‌گانه یومیه را دو رکعت و دو رکعت وضع کرد، ولی پیامبر (ص) هفت رکعت نماز به ده رکعت خداوند اضافه کرد.<sup>۶۶</sup> روشن است تشریح نخستین که خداوند به صورت دو رکعت دو رکعت قرار داده، در قرآن نیامده است، بلکه در سنت نبوی بیان شده است. اگر این اضافه کردن هم از تشریحات خداوند بود که پیامبر صرفاً واسطه در ابلاغ آن بود - نظیر عدد رکعات نماز در تشریح نخستین - دیگر معنا نداشت که حساب جداگانه‌ای برای آن باز شده گفته شود

۶۵. زراره از امام باقر نقل می‌کند که فرمود: «وضع رسول الله (ص) دية العین و دية النفس و حرّم اللبید و کل مسکر. فقال له رجل: وضع رسول الله (ص) من غیر آن یكون جاء فيه شیء؟ قال: نعم. لیعلم من یطع الرسول ممن یعصیه» (همان/ ۲۶۷،

که پیامبر بر برخی نمازها دو رکعت و به برخی یک رکعت افزود.

ثالثاً، از روایات به دست می‌آید تشریحات الهی - هر چند به واسطه سنت پیامبر ابلاغ شده باشد، نه قرآن - احکامی غیر از احکام تشریحات نبوی دارد.

برای نمونه، اخلال به تشریحات الهی، مبطل عمل است و قابل جبران نیست. ولی اخلال در تشریحات پیامبر قابل جبران است؛ مثلاً اگر کسی در تعداد رکعات نماز شک کند و این شک مربوط به رکعت اول و دوم باشد (تشریح خداوند)، این شک باعث بطلان نماز وی می‌گردد<sup>۶۷</sup>، ولی شک در رکعات بعدی (تشریح پیامبر) این طور نیست که به طور کلی باعث بطلان نماز شود، بلکه احکام ویژه‌ای دارد<sup>۶۸</sup>.

### محور دوم: شأن تفریع و تطبیق

همان طور که گذشت شأن دیگر پیامبر گرامی اسلام، تعلیم آموزه‌ها و احکام دینی به مردم است. این تعلیم علاوه بر مردم زمان پیامبر، مردم همه مکان‌ها و زمان‌های دیگر تا روز قیامت را نیز در بر می‌گیرد. مقتضای سخن گفتن با مردم در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، ارائه احکام در قالب مفاهیم کلی و گسترده‌ای است که چتر شمولش را بر زمان‌ها و مکان‌های مختلف بگستراند.

بدین جهت، می‌بینیم قرآن که کتابی فرازمانی و فرامکانی است، عموم مؤمنان بلکه عموم انسان‌ها را در پهنه زمین و گستره زمان مخاطب قرار داده است؛ همان طور که بسیاری از پیام‌های پیامبر گرامی اسلام چنین است؛ چه

۶۷. به تعبیر روایت «لا یجوز الوهم فیهن»؛ یعنی احکام شک در این رکعات اصلاً جاری نمی‌شود (ر.ک: همان، ج ۳/ ۲۷۳، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۴/ ۴۹، ح ۱۲).

۶۸. به تعبیر روایت «الوهم انما یکون فیهن»؛ یعنی احکام شک در این رکعات قابل جبران است، (همان).



آن حضرت یکی از ویژگی‌ها و امتیازات خویش را برخوردارگی از «جوامع الکلم» ذکر می‌کند.<sup>۶۹</sup> مراد از «جوامع الکلم» گفتارهای عام و گسترده‌ای است که مفاهیم زیرین و زیر مجموعه‌ای دارد. از این رو، یکی از شئون پیامبر این بود که مفاهیم عام و کلی را برای مردم زمان خویش به مفاهیم جزئی‌تر و ملموس‌تر تبدیل کند، بلکه گاهی از باب مثال مصادیق زمانی و مکانی آنها را ارائه دهد. مقتضای اینکه آن حضرت هدایت مردم زمان خویش را نیز بر عهده داشته، این است که پاره‌ای از سخنان آن حضرت ناظر به شرایط زمانی و مکانی خودش بوده باشد. آن حضرت این وظیفه را به دو صورت انجام داده است: گاهی مفهوم عام و کلی را به مفاهیم جزئی‌تر تبدیل می‌کرد که در واقع این تبدیل مفهومی به مفهومی جزئی است (تفریح) و گاهی مصداق یا مصادیق زمانی و مکانی یک مفهوم را بیان می‌کرد (تطبيق)<sup>۷۰</sup>. هر دو صورت، خصوصیتی برای برخی سخنان آن حضرت به همراه می‌آورد که با حفظ این خصوصیت‌ها، نمی‌توان آن کلام را مستند حکم فقهی که حکمی فرا زمانی و فرامکانی است، قرار داد.

این شأن به صورت صریح در کلمات دانشوران کمتر مطرح شده است؛ مثلاً گاهی آنان گفته‌اند روایت شأن نزول آیه را بیان می‌کند، نه اینکه معنای عام آیه را

۶۹. قال رسول الله: «أعطيت خمسا لم يعطها أحد قبلي: جمعت لي الأرض مسجداً وطهوراً، ونصرت بالرعب، وأحل لي المغنم، وأعطيت جوامع الكلم، وأعطيت الشفاعة» (بحار الانوار، ج ۱۶ / ۳۲۳). اهل سنت نیز همین مضمون را نقل کرده‌اند (برای نمونه، ر. ک: کتر العمال، ج ۱۲ / ۴۳۸، شماره ۳۲۰۶۰).

۷۰. هم تبدیل کردن مفاهیم کلی به مفاهیم زیر مجموعه‌اش که نام آن را «تفریح» نهادیم و هم بیان مصادیق که از آن به «تطبيق» تعبیر کردیم، غیر از «تفسیر» است که تبدیل یک مفهوم غیر واضح به مفهومی واضح است. معمولاً در تفسیر، هر دو مفهوم از نظر سعه و ضیق یکسان هستند. آری، گاهی در تفسیر یک مفهوم آن را به مفهوم ریزتر تبدیل می‌کنند یا مصداقی از آن را بیان می‌دارند، ولی در واقع این خروج از رسالت تفسیر است، و گرنه هدف اصلی تفسیر همان ایضاح مفهوم است.

در موردی محصور کند.<sup>۷۱</sup> یا پاره‌ای از مفسران درباره برخی از روایات گفته‌اند که اینها از قبیل جری و تطبیق است، نه اینکه معنای عام آیه مراد نیست و معنای خاص مراد باشد؛<sup>۷۲</sup> همان‌طور که درباره برخی از احادیث نیز گفته‌اند<sup>۷۳</sup>.

همچنین یکی از شارحان احادیث که درباره احادیث «الف باب» سخن گفته، درباره کیفیت آموزش پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) آورده که این آموختن صرفاً مطلع کردن بر امور جزئی نبود، بلکه نفس شریف آن حضرت را برای فراگیری امور کلی آماده می‌ساخت و شاهد بر این ادعا را، دعای پیامبر (ص) ذکر می‌کند؛ چرا که فهم امور جزئی، آسان است و آنچه دشوار است و به دعا نیاز دارد، امور کلی و کیفیت تفریع، تفصیل و انشعاب این امور است. وی در ادامه، مؤید این برداشت خویش را حدیث «انفتاح الف باب»، و حدیث «اعطی علی جوامع العلم» ذکر می‌کند<sup>۷۴</sup>. لازمه این سخن این است که پاره‌ای از احادیث از قبیل تفریع یا تطبیق باشد.

امام خمینی نیز در مقام تبیین علل اختلاف میان تشیع و تسنن، اموری را بیان می‌کند و یکی از آنها را برخاسته از شأن تفریع می‌داند.<sup>۷۵</sup>

۷۱. مصباح الفقاهه (تقریرات درس خارج فقه آیت الله خوئی)، محمدعلی توحیدی، ج ۱/ ۲۵۶؛ ج ۵/ ۸۵. قم، انصاریان، ۱۴۱۷ ق.

۷۲. برای نمونه ر. ک: المیزان، ج ۴/ ۳۴۸؛ ج ۱۷/ ۲۴۵.

۷۳. برای نمونه ر. ک: الرافد (تقریرات درسی خارج اصول آیت الله سیستانی)، سید منیرالدین عدنان قطیفی، ج ۱/ ۱۴۰. قم، مکتبه آیه الله العظمی السید السیستانی، ۱۴۱۴ ق.

۷۴. برای نمونه ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، ج ۱/ ۸۴. تهران، المطبعة الحیدریه، ۱۳۷۸ ق. وی این مطلب را در شرح کلام امیرالمؤمنین (ع): «لیس هو بعلم ضیّب و إنما هو تعلم من ذی علم» نیز بیان کرده است (ر. ک: همان، ج ۳/ ۱۴۰). مرحوم ملا محسن فیض کاشانی نیز همین مطلب را نقل کرده و پذیرفته است (ر. ک: الأصول الأصلیة / ۳۰-۳۱).

۷۵. ر. ک: رسالة التعدادل و الترجیح، چاپ شده در: الرسائل، ج ۲/ ۲۷. قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۵ ق.

همچنین این مطلب به صورت اشاره، در لابه لای کلمات فقهی، اصولی و کلام آمده است.<sup>۷۶</sup>

### ادله دیدگاه

نگارنده به دو دیدگاه مختلف در این زمینه دست نیافته است تا دیدگاه مقابل آن را نیز نقل کند و معمولاً کسانی که این مطلب را مطرح کرده اند، به صورت اشاره وار آن را مطرح کرده و دلیلی برای آن ذکر نکرده اند. با وجود این، ادله ای که به نظر می رسد می توان برای این دیدگاه مطرح کرد، بدین قرار است:

**دلیل اول. وظیفه هدایت:** پیامبر همان طور که وظیفه هدایت و رهبری مردم در طول زمان و عرض زمین را عهده دار بوده، وظیفه هدایت مردم زمان خویش را هم بر عهده داشته است. مقتضای این وظیفه آن است که اگر در مواردی تطبیق کلیات کتاب و سنت برای غالب مردم دشوار بوده و به تفریع و تطبیق نیاز داشته باشد، این کار را انجام دهد. نیاز پاره ای از کلیات کتاب و سنت به تفریع و تطبیق روشن است. بنابراین پیامبر به این کار اقدام ورزیده و انجام این وظیفه از سوی پیامبر (ص) کاشف از این است که این حق برای آن

۷۶. برای نمونه ر. ک: الفوائد الحائریة، محمد باقر وحید بهبهانی / ۲۱۰ و ۳۲۰؛ دراسات فی ولایة الفقیه، حسینعلی منتظری، ج ۱ / ۶۷؛ نهایة الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت الله بروجردی)، همو، ج ۱ / ۳۴۸؛ قم، نشر تفکر، ۱۴۱۵ ق. مدخل مسائل جدید در علم کلام، جعفر سبحانی، ج ۳ / ۱۸۳ - ۱۸۴؛ قم، موسسه امام صادق (ع) ۱۳۸۳ ش. الرافد (تقریرات درس خارج اصول آیت الله سیستانی)، سید منیر السید عدنان قطیفی، ج ۱ / ۱۴۰؛ قاعده لاضرر (تقریرات درس خارج فقه آیت الله سیستانی)، سید محمد باقر سیستانی / ۳۴، قم، مکتبه آیت الله العظمی السیستانی ۱۴۱۴ ق؛ محاضرات (تقریرات درس آیت الله خوئی)، محمد اسحاق فیاض، ج ۲ / ۳۳۵؛ نجف، مطبعة النجف، ۱۳۸۵ ق. انوار الفقاهه، کتاب البیع، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱ / ۵۵۲؛ اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهری، ج ۱ / ۲۳۸ - ۲۳۹، چاپ هشتم، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۳ ش.

حضرت بوده است؛ چرا که پیامبر معصوم است.

دلیل دوم. روایات: در روایات آمده است:

ما من أمر یختلف فیه اثنان إلا وله أصل فی کتاب الله ولكن لا  
تبلغه عقول الرجال؛<sup>۷۷</sup>

هیچ چیزی نیست که مردم درباره آن اختلاف داشته باشند،  
مگر اینکه قاعده و ضابطه آن در کتاب خداوند وجود دارد،  
ولی فکر مردم بدان نمی‌رسد.

لازمه این گونه احادیث این است که در قرآن اصول و قواعد احکام ذکر  
شده است و یکی از شئون معصوم (پیامبر یا امام) این است که این قواعد کلی را  
طبق شرایط زمانی به قواعد و مفاهیم ریزتر تبدیل و برای مردم بیان کند.<sup>۷۸</sup>

### محور سوم: شأن عادی

شأن دیگر پیامبر خاتم، شأن عادی او است. لذا لازم است که ابتدا مراد از  
این شأن را توضیح دهیم و سپس ادله‌ای که می‌توان ارائه داد، بررسی شود.

#### معنای شأن عادی:

مراد از این شأن، مجموعه گفتارها و رفتارهایی است که پیامبر از آن جهت  
که بشر بود، می‌گفت یا انجام می‌داد و این در مقابل آن دسته از گفتارها و

۷۷. ر. ک: الکافی، کلینی، ج ۱/ ۶۰، ح ۶. نیز ر. ک: همان، ح ۵.  
۷۸. بسیاری از دانشوران این مطلب را بیان کرده‌اند (برای نمونه ر. ک: مناط الاحکام،  
نظر علی طالقانی / ۴۳۸، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا؛ الاصول الاصلیة، محسن فیض  
کاشانی / ۱۵؛ الوافی، همو، ج ۱ / ۲۶۷، اصفهان، مکتبة الامام امیرالمومنین (ع)  
۱۴۱۱ق؛ التفسیر الصافی، همو، ج ۱ / ۳۷-۳۸، تهران، کتابفروشی اسلامیة،  
۱۳۶۲ش؛ شرح لأصول الکافی، ملاصالح مازندرانی، ج ۲ / ۲۸۶، تهران،  
المکتبة الاسلامیة ۱۳۸۴ق؛ تفسیر المیزان، ج ۱۲ / ۴۳۸؛ اصل اجتهاد در اسلام،  
مرتضی مطهری (چاپ شده در مجموعه مقالات) / ۵۷ قم، دفتر انتشارات  
اسلامی، ۱۳۶۲ش.

رفتارهایی است که به عنوان رسالت الهی بود. بنابراین پیامبر گرامی اسلام به عنوان انسانی که دارای عقل و تجربه بشری است، کارهایی انجام داده یا به اموری دستور داده است یا به عنوان انسانی که دارای علائق و سلایقی است، اموری را پسندیده و برگزیده است.

این قبیل امور طبعاً در قلمرو دین و رسالت الهی آن حضرت نخواهد بود. بسیاری از علمای اصول در تعریف «سنت» گفته‌اند: «سنت، گفتار، کردار و تقریر غیر عادی معصوم است»<sup>۷۹</sup>.

برخی در توضیح قید «غیر عادی» گفته‌اند: با آوردن این قید، از گفتار عادی، کردار عادی و تقریر عادی احتراز کردیم؛ چرا که گفتارها، کردارها و تقریرهای عادی معصوم را نمی‌توان بخشی از سنت تلقی کرد.<sup>۸۰</sup>

ذکر شأن عادی پیامبر در کلمات دیگر دانشوران به مناسبت‌های گوناگون آمده است که به ذکر برخی از منابع آن بسنده می‌کنیم.<sup>۸۱</sup>

۷۹. برای نمونه ر. ک: قوانین الاصول / ۴۰۹.

۸۰. ر. ک: مقیاس الهدایة، ج ۱ / ۶۸.

۸۱. برای نمونه ر. ک: رسالة فی حکم المعصیر التمری و الزیسی، محمد باقر وحید بهبهانی (چاپ شده در الرسائل الفقهیه) / ۶۱؛ قم، موسسه العلامه الوحید البهبهانی، ۱۴۱۸ق؛ جعفر کاشف الغطاء، ج ۲ / ۳۲۱، اصفهان، مهدوی، بی‌تا. جواهر الکلام، ج ۱۶ / ۲۲۶، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش؛ حاشیه المکاسب، آخوند خراسانی / ۹۳، تهران، وزارة الارشاد الاسلامی، ۱۴۰۸ق؛ کتاب البیع و المکاسب (تقریرات درس خارج فقه آیت الله نائینی)، آملی، ج ۲ / ۳۳۳، قم، موسسه النشر السلامی، ۱۴۱۳ق؛ الهدایة، احمد صابری همدانی / ۲۵، قم، دارالقران الکریم، ۱۴۱۴ق؛ مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۲ / ۳۰۲، قم، مکتبه آیه الله العظمی نجفی، ۱۴۰۴ق؛ جواهر الاصول (تقریرات درس خارج اصول امام خمینی)، سید محمد حسن مرتضوی لنگرودی، ج ۱ / ۲۵۱ - ۲۵۲، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، ۱۳۷۹ش؛ تهذیب الاصول (تقریرات درس خارج اصول امام خمینی)، جعفر سبحانی، ج ۱ / ۶۴؛ کتاب البیع، سید مصطفی خمینی، ج ۱ / ۵۸، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، ۱۳۷۶ش.

## ادله دیدگاه :

۶۵

فقه

شئون پیامبر اسلام و نقش آن در اجتهاد

گرچه پاره‌ای از اصولیان در تعریف سنت قید «غیر عادی» را نیاورده‌اند<sup>۸۲</sup>، ولی نمی‌توان گفت که این گروه شأن عادی پیامبر را قبول نداشته‌اند. لذا برخی وجود شأن عادی برای پیامبر را پذیرفته‌اند، ولی گفته‌اند از یک سو به دلیل اینکه هیچ واقعه‌ای خالی از حکم شرعی نیست و از سوی دیگر به دلیل اینکه پیامبر (ص) معصوم است، می‌گوییم هر یک از کردارها و رفتارهای پیامبر (ص) بر حکمی از احکام شرعی دلالت می‌کند<sup>۸۳</sup>.

به هر حال، دو دیدگاه کاملاً روشن در این زمینه ارائه نشده و مهم‌تر از آن، نگارنده به دلیلی که از آن بوی نفی شأن عادی استشمام شود، دست نیافته است. از این رو، صرفاً ادله‌ای که می‌توان برای شأن عادی پیامبر ارائه کرد، نقل و بررسی می‌شود.

**دلیل اول. تحلیل معنای نبوت:** پیامبر انسانی است که همه جنبه‌های انسانی را از قبیل عقل، احساس، علاقه و سلیقه را... دارد و افزون بر این، از فضیلت وحی و ارتباط ویژه با خداوند برخوردار است و تنها امور و شئون را فاقد است که وجود آنها با مأموریت الهی سازگار نباشد؛ نظیر اشتباه و آلودگی به گناه و....

متون دین نیز چنین تصویری از نبوت ارائه داده است. قرآن کریم در آیات متعددی در معرفی پیامبر چنین می‌گوید:

۸۲. برای نمونه ر.ک: الوافیة، فاضل تونی / ۱۵۷، قم، مجمع التفکر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.

۸۳. ر.ک: الاصول العامه، محمد تقی حکیم / ۲۳۰-۲۳۱، بیروت، دارالانوائی، [بی تا]. همچنین برخی وجود شأن عادی و امر شخصی را برای معصوم پذیرفته‌اند، ولی گفته‌اند به دلیل انتظام امور، اطاعت از امر شخصی وی نیز واجب است (ر.ک: الهدایة، تقریرات درس آیت الله گلپایگانی، احمد صابری همدانی / ۲۱-۲۵). ولی روشن است که این قبیل امور را باید اوامر حکومتی یا مدیریتی نامید، نه اوامر شخصی.

### إنما أنا بشر مثلكم بوحی الی؛<sup>۸۴</sup>

من هم مثل شما بشری هستم که به من وحی می شود.

طبعاً لازمه بشر بودن پیامبر، داشتن خصایص بشری نظیر خوردن و آشامیدن<sup>۸۵</sup>، معاشرت با مردم<sup>۸۶</sup>، ازدواج و فرزند داشتن<sup>۸۷</sup> است. قرآن کریم این خصائص را برای پیامبران ذکر کرده و پندار و تصور اشتباه مشرکان را که این قبیل امور را با نبوت و مأموریت الهی در تنافی می دیدند، رد می کند<sup>۸۸</sup>. در روایات هم امتیاز پیامبران بر سایر مردم برخوردار از نعمت وحی و رسالت الهی ذکر شده، ولی ویژگی های انسانی غیر منافی با رسالت الهی هم از آنان نفی نشده است<sup>۸۹</sup>.

دلیل دوم. بررسی زندگانی پیامبران: بررسی اجمالی سیره و زندگی پیامبران نشان می دهد که آنها در امور عادی مانند سایر انسان ها زندگی و رفتار می کردند و همه آنان خواب، خوراک، معاشرت با مردم و شغل داشتند و مانند سایر مردم دارای علایق و سلیق و گرایش های اختصاصی بودند و گاه در این رفتارهای

۸۴. سوره کهف، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۶. در آیه ۱۱ سوره ابراهیم می خوانیم:  
«قالت لهم رسولهم إن نحن إلا بشر مثلكم ولكن الله یمن علی من یشاء من عباده». در آیه ۴۳ سوره نحل آمده است: «وما أرسلنا من قبلك إلا رجالا نوحی الیهم». همین مضمون در آیه ۷ سوره انبیا نیز آمده است.

۸۵. «ما هذا إلا بشر مثلكم یاكل مما تأكلون منه و یشرب مما تشربون» (سوره مؤمنون، آیه ۳۳).

۸۶. «وما أرسلنا قبلك من المرسلین إلا أنهم لیأكلون الطعام و یمشون فی الأسواق» (سوره فرقان، آیه ۲۰).

۸۷. «ولقد أرسلنا رسلاً من قبلك و جعلنا لهم ازواجاً و ذریة» (سوره رعد، آیه ۳۸).

۸۸. برای نمونه ر. ک: سوره انعام، آیات ۸-۹ و ۹۱؛ سوره اسراء، آیه ۹۵؛ سوره فرقان، آیات ۲۰-۲۱؛ سوره زخرف، آیات ۳۱-۳۲؛ سوره قمر، آیه ۲۴.

۸۹. برای نمونه ر. ک: نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱ / ۴۳ و خطبه ۱۴۴ / ۲۰۰؛ بحار الانوار، ج ۱۱ / ۳۷؛ تصنیف نهج البلاغه، بیضون / ۱۹۰-۱۹۲، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۸ ق.

عادی، به شکل خاصی عمل می‌کردند؛ نظیر آنچه از پیامبر اسلام (ص) در کیفیت راه رفتن<sup>۹۰</sup>، کیفیت غذا خوردن<sup>۹۱</sup>، کیفیت نشستن<sup>۹۲</sup>، چگونگی سوار شدن بر مرکب<sup>۹۳</sup> و حتی نام گذاری مرکب‌ها، اسلحه‌ها، و اثاثیه‌اش<sup>۹۴</sup>، اشتغال به کاری خاص در منزل<sup>۹۵</sup>، اشتیاق به غذا یا میوه‌ای خاص<sup>۹۶</sup>، تمایلش به رنگی خاص<sup>۹۷</sup>، یا کراهت از رنگی خاص<sup>۹۸</sup>، اجتناب از پاره‌ای از خوردنی‌ها<sup>۹۹</sup> گزارش شده است که همگی نشان دهنده وجود سلیقه، علاقه و شأن و منش شخصی برای آن حضرت است.

### بخش دوم: نقش شئون پیامبر در اجتهاد

فقیه تلاش می‌کند تا حکم شرعی را از منابع آن استنباط کند و یکی از پرکاربردترین منابع، سنت است. از آنجا که حکم شرعی حکمی است که به زمان یا مکان خاصی اختصاص ندارد<sup>۱۰۰</sup>، طبعاً آن دسته از گفتارها و رفتارهای

۹۰. برای نمونه ر.ک: سنن النبی، سید محمدحسین طباطبائی / ۳۸.

۹۱. ر.ک: همان / ۸۴.

۹۲. ر.ک: همان / ۱۱۸.

۹۳. ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۰ / ۲۲۲؛ ج ۳۰ / ۸۵. طائعات فرنگی

۹۴. ر.ک: همان / ۱۷۰.

۹۵. ر.ک: همان / ۱۰۴ و ۱۱۴. رتال جامع علوم انسانی

۹۶. ر.ک: همان / ۱۱۸، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۴۰ و ۲۴۲.

۹۷. ر.ک: همان / ۱۱۴.

۹۸. ر.ک: همان / ۱۷۸.

۹۹. ر.ک: همان / ۲۴۲.

۱۰۰. برای نمونه امام خمینی در این باره می‌نویسد: «و من الواضح ان المسائل الفقهية لا تختص بمحيط دون محیط ولا بزمان دون زمان» (کتاب البیع، ج ۵ / ۱۸۳ تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی، ۱۳۷۹ ش. و نیز ر.ک: التفتیح، علی غروی تبریزی؛ الاجتهاد و التقليد (تقریرات درس خارج فقه آیت الله خوئی) / ۲۰۰ - ۲۰۱؛ قم، موسسه آل البيت، بی تا. دراسات فی ولاية الفقيه، حسینعلی منتظری، ج ۲ / ۶۴۷.



پیامبر همان طور که وظیفه هدایت و رهبری مردم در طول زمان و عرض زمین را عهده دار بوده، وظیفه هدایت مردم زمان خویش را هم بر عهده داشته است. مقتضای این وظیفه آن است که اگر در مواردی تطبیق کلیات کتاب و سنت برای غالب مردم دشوار بوده و به تفریع و تطبیق نیاز داشته باشد، این کار را انجام دهد. نیاز پاره‌ای از کلیات کتاب و سنت به تفریع و تطبیق روشن است. بنابراین پیامبر به این کار اقدام ورزیده و انجام این وظیفه از سوی پیامبر(ص) کاشف از این است که این حق برای آن حضرت بوده است.

پیامبر(ص) مستند حکم شرعی قرار خواهد گرفت که در قلمرو دین و شریعت باشد و جزء گفتارها و رفتارهای شخصی و عادی آن حضرت نباشد؛ چرا که این قبیل گفتارها و رفتارها اساساً از قلمرو دین و شریعت خارج است یا سخنان آن حضرت در زمره امر و نهی‌های حکومتی آن حضرت نباشد؛ چرا که این قبیل امر و نهی‌ها به شکل و عنوان خاص خود از احکام شرعی نیستند و نمی‌توانند مستند حکم فقهی قرار گیرند<sup>۱۰۱</sup>؛ گرچه ممکن است عنوان عام

۱۰۱. برخی از فقیهان درباره وازه‌های «قضی»، «امر»، «حکم» و امثال آن که در روایات نبوی و علوی آمده است، به صورت ضابطه کلی گفته‌اند که مراد از آن بیان حکم شرعی نیست (برای نمونه، ر.ک: قاعده لاضرر، امام خمینی، چاپ شده در الرسائل، ج ۱، ص ۵۱). همچنین برخی از فقیهان به صورت موردی در پاره‌ای از روایات گفته‌اند که مثلاً حدیث نبوی «من أحمی أرضاً میتة فهی له»، (وسائل الشیعه، ج ۲۵ / ۴۱۳، ح ۱)، این حکم شرعی نیست، بلکه حکمی از جانب ولی امر است (برای نمونه، ر.ک: کتاب البیع، امام خمینی / ۳۷، و نیز ر.ک: الفوائد، شهید اول، ج ۱ / ۲۱۵، قم، مکتبه المفید، ۱۴۰۳ق) که طبعاً نمی‌تواند مستند فتوا قرار گیرد. یا درباره حدیث علوی که نقل شده: «أناه رجل نکاری دابة فهلکت و أقرانه جاز بها الوقت فضمته الثمن و لم يجعل علیه کراء» (ر.ک: تهذیب الاحکام، ج ۷ / ۲۳۳)، گفته‌اند که این حدیث بیان کننده قضاوت آن حضرت است، نه بیان کننده حکم شرعی تا با سایر احادیث در تنافی باشد (برای نمونه، ر.ک: کتاب البیع، امام خمینی، ج ۱ / ۴۹۷).

بالا تر از آن، عنوانی شرعی و قابل استنباط باشد؛ همان طور که ممکن است تفریع یا تطبیق یک حکم شرعی کلی باشد و تطبیق یا تفریع به لحاظ موقعیت زمانی یا مکانی صورت گرفته باشد.

لذا نمی توان آنچه را که تفریع یا تطبیق شده، مستند استنباط فقهی قرار داد، بلکه آنچه می تواند مستند حکم فقهی قرار گیرد، آن عنوان کلی بودن تفریع و تطبیق است. از این رو، باید ششون گوناگون پیامبر در اجتهاد مد نظر قرار بگیرد و با توجه به ضوابط و قواعد اجتهادی تشخیص داد که حکم از شأن دینی پیامبر صادر شده است تا قابل استناد در اجتهاد باشد یا از چنین شأنی صادر نشده که در این صورت در فقه قابل استناد نیست.

### ۱. تفکیک روایات فقهی از غیر فقهی

یکی از فواید و کاربردهای توجه به ششون پیامبر (ص) در اجتهاد، تفکیک و جداسازی روایات فقهی از روایات غیر فقهی است و بدین طریق تنها روایاتی را می توان به صورت مستقیم مستند حکم فقهی قرار داد که از شأن ابلاغ حکم الهی یا شأن تشریح پیامبر (ص) صادر شده باشد، ولی احکامی که از شأن عادی پیامبر باشد، اصلاً در فقه مورد استناد نیست؛ هر چند از نظر سندی معتبر و قابل استناد به پیامبر باشد، و احکامی را که از شأن تربیت، حکومت، قضاوت، تفریع و تطبیق پیامبر (ص) صادر شده باشد، تنها در صورتی که کاشف از جهت و حیثیت عامی باشد، می توان مستند حکم فقهی قرار داد.

حال با توجه به نکات فوق، نمونه هایی از روایات نبوی را که از ششون گوناگون صادر شده است و احتمال عدم استناد به آنها در مقام استنباط فقهی داده می شود، بررسی می کنیم.

## نمونه‌ها:

## ۱. شأن تربیتی و اخلاقی

گاهی شأن اخلاقی و تربیتی پیامبر در شکل ارائه راهنمایی‌ها و ارشادهای کلی و فرازمانی و گاه به صورت راهنمایی‌ها و دستورهای موردی بوده که برای افراد یا موقعیت‌های خاصی صادر شده است. قسم اول قابلیت استناد در مقام اجتهاد را دارد، علی‌الاصول این قبیل راهنمایی‌ها و دستورها در قلمرو فقه قرار نمی‌گیرد، بلکه باید در اخلاق از آنها بحث کرد؛<sup>۱۰۲</sup> اما قسم دوم علی‌القاعده نه قابل استناد در فقه است، نه قابل استناد در اخلاق. آری، اگر بتوان از آن عنوان عامی استنباط کرد، قابل استناد خواهد بود.

اهل سنت از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: «من أكل لحم جزور فليتوضأ»<sup>۱۰۳</sup>. برخی از آنان طبق این روایت گفته‌اند که خوردن گوشت شتر

۱۰۲. در کلمات فقیهان به موارد متعددی برمی‌خوریم که روایت را ناظر به امور اخلاقی دانسته‌اند (برای نمونه، ر.ک: تعلیقه علی العروة الوثقی، سید ابوالقاسم موسوی خوئی، چاپ شده در العروة الوثقی، ج ۴/ ۴۹۲؛ مستمسک العروة الوثقی، ج ۵/ ۲۹۶؛ ج ۱۰/ ۱۸، ج ۱۲/ ۳۰۲؛ الخیارات، سیدمصطفی موسوی خمینی، ج ۲/ ۳۰ و ۱۷۲، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار الامام خمینی، ۱۳۷۶ ش؛ مستند تحریرات الوسيلة، همو، ج ۱/ ۴۸۰ و ج ۲/ ۲۵۲، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار الامام خمینی ۱۳۷۶ ش؛ معتمد العروة الوثقی، کتاب الحج (تقریرات درس خارج فقه آیت الله خوئی)، سیدرضا موسوی خلخالی، ج ۱/ ۳۷۵؛ تنقیح الاصول (تقریرات درس خارج اصول امام خمینی)، حسین تقوی اشتهاردی، ج ۳/ ۲۹۳؛ مصباح الفقاهة، محمد علی توحیدی، ج ۱/ ۲۵۶/ ۴۴۴؛ القضاء فی الفقه الاسلامی، سید کاظم حسینی حائری/ ۷۶۹، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق؛ دراسات فی المکاسب المحرمة، حسینعلی منتظری، ج ۲/ ۲۰۶، قم، نشر تفکر، ۱۴۱۵ ق؛ دراسات فی ولایة الفقیه، همو، ج ۲/ ۵۹۰؛ فقه الصادق، سید صادق حسینی روحانی، ج ۶/ ۲۶۵ و ج ۱۴/ ۲۹۸؛ قم، موسسه دارالکتاب، ۱۴۱۳ ق؛ منهاج الفقاهة، همو، ج ۱/ ۳۸۱، قم، بی‌نا، ۱۴۱۸ ق.

۱۰۳. ر.ک: مستند ابن المبارک، عبدالله بن مبارک/ ۶، بیروت، دارالکتب العلمیة،

۱۴۱۱ ق؛ مستند احمد، احمد بن حنبل شیانی، ج ۴/ ۲۸۸.

موجب بطلان وضو می شود<sup>۱۰۴</sup>، ولی برخی از فقیهان اهل سنت، با توجه به شأن صدور، حدیث را برخاسته از شأن تبلیغی آن حضرت دانسته و آن را در بر دارنده حکم فقهی ندانسته و گفته اند این سخن برخوردی اخلاقی برای حفظ آبروی برخی حاضران بوده است<sup>۱۰۶</sup>. برخی از فقیهان امامیه نیز گفته اند که این حکم فقهی نیست تا خوردن گوشت شتر ناقض وضو باشد، بلکه وضو در این روایت به معنای لغوی اش به کار رفته و مراد از آن شستن دست است.<sup>۱۰۷</sup>

پس این دستور پیامبر، امر عادی یا تفریع یک دستور بهداشتی به منظر حفظ سلامتی است.

## ۲. شأن تفریع یا تطبیق

مقتضای این شأن آن است که پاره ای از روایات، تفریعات پیامبر باشد از احکام کلی تری که به ایشان وحی شده است؛ یعنی حکم کلی در قرآن کریم آمده یا در قالب وحی غیر قرآنی به پیامبر رسیده و پیامبر آن را در قالب مفاهیمی که نسبت به مفاهیم وحی شده جزئی تر است (جزئی اضافه)، بیان کرده است که پاره ای از نمونه های احتمالی آن را در اینجا بیان می کنیم.

**روایت اول:** در روایتی نبوی آمده است که پیامبر «فروش اسلحه به

۱۰۴. برای نمونه ر.ک: حاشیه ابن عابدین علی رد المختار، ابن عابدین، ج ۱ / ۹۶، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق؛ المغنی، ابن قدامة، ج ۱ / ۱۷۹، بیروت دارالکتاب العربی، بی تا. الشرح الكبير، محمد بن قدامة مقدسی، ج ۱ / ۱۸۹، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا؛ المجموع، محیی الدین نووی، ج ۲ / ۵۷، بیروت، دارالفکر، [بی تا].

۱۰۵. أضواء علی السنة المحمدية، محمود ابوریة / ۵۱. از اکثر فقیهان عدم ناقضیت نقل شده است (برای نمونه ر.ک: تحفة الأحوذی، مبارکفوری، ج ۱ / ۲۲۱).

۱۰۶. برای نمونه، ر.ک: ذکری الشیعه، شهید اول، ج ۱ / ۲۱۵، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.

۱۰۷. ر.ک: من لایحضره الفقیه، ج ۴ / ۲۵۷، ح ۸۲۱.

دشمنان حربی» را حرام دانسته و آن را کفر شمرده است.<sup>۱۰۸</sup>؛ چنان که در روایات دیگر از «فروش اسلحه به دشمنان دین» نهی شده است.<sup>۱۰۹</sup>

گروهی از فقیهان همین عنوان «فروش اسلحه به دشمنان دین» را موضوع مستقل و عنوانی نهایی دانسته اند که از سوی شارع برای همه زمان ها و مکان ها ارائه شده است و از این رو، به حرمت این عنوان فتوا داده اند.<sup>۱۱۰</sup>

ولی این احتمال وجود دارد که در اینجا عنوان نهایی مد نظر شارع برای همه زمان ها و مکان ها نباشد، بلکه زیر مجموعه ای از عنوان نهایی است و آن همان عنوان عالی مد نظر شارع برای همه زمان ها و مکان ها بوده است، لیکن شارع مفهوم جزئی تر را که برای مردم آن زمان ملموس بوده، مطرح کرده است. از این رو، می بینیم که برخی از فقیهان عنوان نهایی «فروش سلاح به کافران» را «تعاون بر اثم» دانسته اند<sup>۱۱۱</sup> که در آیه شریفه قرآن از آن نهی شده است: «ولا تعاونوا علی الاثم و العدون»<sup>۱۱۲</sup>.

برخی دیگر از فقیهان «تعاون بر ظلم و عدوان»<sup>۱۱۳</sup> و برخی از «نهی از

۱۰۸. برای نمونه، وسائل الشیعه، ج ۱۷ / ۱۰۱ به بعد.

۱۰۹. برای نمونه: المقنعة، شیخ مفید / ۵۸۸، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۴ق؛ کشف الرموز، فاضل آبی، ج ۱ / ۴۳۹، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۸ق؛ مسالک الافهام، ج ۳ / ۱۲۳.

۱۱۰. برای نمونه، ر.ک: شرایع الاسلام، ج ۲ / ۲۶۳؛ بیروت، موسسه الرفاء، ۱۴۰۳ق؛ مجمع الفائده و البرهان، ج ۸ / ۴۲، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۳ق.

۱۱۱. سوره مائده، آیه ۲.

۱۱۲. برای نمونه، ر.ک: تذکرة الفقهاء، ج ۱ / ۵۸۲، تهران، مکتبه المرتضویه، بی تا.

۱۱۳. برای نمونه ر.ک: المکاسب، شیخ انصاری، ج ۱ / ۶۰، تبریز، مطبعة اطلاعات [بی تا]، المکاسب المحرمه، امام خمینی، ج ۱ / ۶۰؛ دراسات فی المکاسب المحرمه، حسینعلی منتظری، ج ۲ / ۴۰۲.

تقویت جنبه کفر و تضعیف جنبه حق<sup>۱۱۴</sup> را عنوان نهایی ذکر کرده اند و سرانجام برخی از فقیهان آن را مصداق «فساد و فتنه» دانسته اند<sup>۱۱۵</sup> که در آیات قرآن مبغوض دانسته شده است.<sup>۱۱۶</sup>

شاید بتوان گفت که در واقع «فروش سلاح به دشمنان دین» مفهوم زیرین قاعده «نهی سبیل» است که آیه شریفه «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً»<sup>۱۱۷</sup> آن را نفی کرده است.

روایت دوم: طبق روایاتی که شیعه<sup>۱۱۸</sup> و سنی<sup>۱۱۹</sup> نقل کرده اند، پیامبر گرامی اسلام (ص) از «بیع غرری»، و طبق روایاتی دیگر، آن حضرت از برخی انواع بیع نهی کرده است؛ نظیر بیع ملامسه<sup>۱۲۰</sup>، بیع منابذه<sup>۱۲۱</sup>،

۱۱۴. برای نمونه ر. ک: مستند تحریر الوسيلة، سید مصطفی خمینی، ج ۱/ ۳۶۹، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخميني، ۱۳۷۶ ش.

۱۱۵. آیاتی چون: «ان الله لا يحب الفساد» (سوره بقره، آیه ۲۰۵)، «اتقوا فتنة» (سوره انفال، آیه ۲۵)، «و قاتلوهم حتى لا تكون فتنه» (سوره بقره، آیه ۱۹۳).

۱۱۶. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۱۱۷. برای نمونه ر. ک: عیون اخبار الرضا، ج ۲/ ۵۰؛ بحار الانوار ج ۳/ ۶۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷/ ۵۶۰. علی نمازی شاهرودی، تهران، مؤسسة البعثة، ۱۴۰۹ ق.

۱۱۸. برای نمونه، ر. ک: مسند احمد، ج ۱/ ۱۱۶؛ مجمع الزوائد، ج ۴/ ۸۰، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۲ ق؛ سنن الدارمی، ج ۲/ ۲۵۱، بی جا؛ دار احیاء السنة النبویه، بی جا. صحیح البخاری، ج ۳/ ۲۴، صحیح مسلم، ج ۵/ ۳.

۱۱۹. برای نمونه ر. ک: جامع احادیث الشیعه، ج ۱۷/ ۴۶۵؛ صحیح البخاری، ج ۳/ ۲۵.

۱۲۰. برای نمونه، ر. ک: معانی الاخبار/ ۲۷۸؛ قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۱ ش؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/ ۳۵۹؛ مسند احمد، ج ۲/ ۴۷۶؛ سنن الدارمی، ج ۲/ ۲۵۳.

۱۲۱. برای نمونه، ر. ک: معانی الاخبار/ ۲۷۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷/ ۳۵۹؛ صحیح مسلم، ج ۵/ ۳؛ مسند احمد، ج ۲/ ۳۷۶، ۴۳۶؛ سنن ابی داود، ج ۲/ ۱۱۹.

بیع حصة<sup>۱۲۲</sup>، بیع ماليس عند المالك<sup>۱۲۳</sup>، بیع المخاضرة<sup>۱۲۴</sup>، بیع حبل  
الجبلة<sup>۱۲۵</sup>، بیع مضامين<sup>۱۲۶</sup>، بیع محاقله<sup>۱۲۷</sup>، بیع مزابنه<sup>۱۲۸</sup>، مغایرة<sup>۱۲۹</sup> و  
بیع کالی بکالی<sup>۱۳۰</sup>.

چه نسبتی میان این بیع ها از یک سو و بیع غرر از سوی دیگر وجود دارد؟  
آیا این بیع ها غیر از بیع غرری اند؟ آیا نسبت میان آنها تباین است یا خصوص و  
عموم مطلق؟ این احتمال وجود دارد که مفهوم عام و نهایی که مد نظر شارع در  
همه زمان ها و مکان ها بوده است، «بیع غرر» است و امثال این خرید و  
فروش ها از شأن تطبیق پیامبر (ص) صادر شده است. لذا حکم منحصر به این  
خرید و فروش ها نیست، بلکه اگر بیع های دیگری که در زمان ها و مکان های  
دیگری پدید می آیند، غرری باشند، آنها هم غیر صحیح خواهند بود؛ همان طور  
که اگر غرری نباشند، بیع صحیح خواهد بود. در هر دو صورت، نمی توان

۱۲۲. برای نمونه ر. ک: الامالی / ۵۱۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴ / تهذیب الاحکام،  
ج ۷ / ۲۳۰، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۱ ش؛ مسند احمد، ج ۲ / ۱۷۵؛  
سنن ابن ماجه، ج ۲ / ۷۳۷.

۱۲۳. برای نمونه ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۱۸ / ۲۱۵؛ سنن النسائی، ج ۷ /  
۲۷۱؛ السنن الکبری، ج ۵ / ۳۰۰.

۱۲۴. برای نمونه، ر. ک: معانی الاخبار / ۲۷۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷ / ۳۵۲؛ مسند  
احمد، ج ۱ / ۵۶؛ صحیح البخاری، ج ۳ / ۲۵.

۱۲۵. برای نمونه ر. ک: بحار الانوار، ج ۷۳ / ۳۴۲؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۷ /  
۴۶۱؛ مجمع الزوائد، ج ۴ / ۱۰۴.

۱۲۶. برای نمونه، ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۱۸ / ۲۳۹؛ بحار الانوار، ج ۷۳ / ۳۴۱؛  
مسند احمد، ج ۱ / ۲۲۴.

۱۲۷. برای نمونه ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۷ / ۲۳۹؛ مسند احمد، ج ۱ / ۲۲۴.

۱۲۸. برای نمونه، ر. ک: بحار الانوار، ج ۷۳ / ۳۴۱؛ مسند احمد، ج ۵ / ۱۸۷.

۱۲۹. نصب الرایة، جمال الدین زیعلی، ج ۴ / ۵۱۳؛ قاهره، دارالحدیث، ۱۴۱۵ ق.

۱۳۰. دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربى، ج ۲ / ۲۱؛ قاهره، دارالمعارف،

۱۳۶۴ ق. تحفة الاحوذی، محمد مبارکفوری، ج ۴ / ۳۵۴.

صرفاً با استناد به نهی‌های تفریمی یا تطبیقی پیامبر گرامی اسلام (ص)، به صحت یا عدم صحت آنها فتوا داد؛ بلکه باید دید که آیا مفهوم نهایی «بیع غری» که مد نظر شارع در همه زمان‌ها و مکان‌ها بوده است، صادق است یا نه؟ و بر این اساس ممکن است بر پاره‌ای از تفریعات و تطبیقات نبوی، دیگر «بیع غرری» صدق نکند و طبعاً به این عنوان نتوان آن را باطل دانست؛ همان‌طور که ممکن است خرید و فروش‌های جدیدی پیدا شود که به دلیل صدق عنوان «بیع غری» بر آنها، باطل باشند.

روایت سوم: در روایتی آمده است که زنی به محضر پیامبر (ص) آمد و از حق مرد بر زنش پرسید. آن حضرت پاسخ وی را داد. سپس از حق زن بر شوهرش سؤال کرد. پیامبر فرمود:

یکسوها من العری و یطعمهما من الجوع و إذا اذنبت غفرلها.

قالت: فلیس لها علیه غیر هذا؟ قال: لا؛ - الحدیث. ۱۳۱

پوشاک و خوراک وی را باید تأمین کند و اگر مرتکب خطایی شد، از وی درگذرد. زن پرسید: غیر اینها حق دیگری برای وی بر عهده شوهر نیست؟ پیامبر فرمود: نه.

پرسش این است که آیا این حکم دائمی شریعت است یا حکمی است که پیامبر (ص) از شأن تطبیق و تفریح خویش صادر کرده است و آنچه حکم دائمی است، مفهوم کلی تری است؛ مثلاً مفهوم معاشرت به معروف است که در قرآن به آن دستور داده شده است<sup>۱۳۲</sup> و مصداق معاشرت به معروف با همسر در زمان پیامبر صرفاً تأمین پوشاک و خوراک زن بوده است. لذا آن حضرت تنها این دو امر را ذکر کرده است و ممکن است که معاشرت به معروف در زمان‌های دیگر مصداق‌های دیگری هم بیابد؛ همان‌طور که در روایات برخی مصادیق

۱۳۱. وسائل الشیعه، ج ۳۱/ ۵۱۱، ح ۷.

۱۳۲. «یا ایها الذین آمنوا لا یحلّ لکم أن ترثوا النساء کرها و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن إلا أن یتین بفاحشة بینة و عاشروهن بالمعروف» (سوره نساء، آیه ۱۹).



دیگر برای آن ذکر شده است. ۱۳۳.

روایت چهارم: در روایتی آمده است که پیامبر (ص) فرمود:

الحکرة فی ستة أشياء: فی الحنطة و الشعیر و التمر و الزيت و السمن و الزییب؛ ۱۳۴

احتکار در شش کالا است: در گندم، جو، خرما، روغن، زیتون، روغن و کشمش.

پرسشی که در برابر امثال این روایات وجود دارد، این است که آیا پیامبر (ص) در مقام بیان حکم دائمی شریعت برای همه زمان‌ها و مکان‌ها بوده؟ یا این حکم بر اساس موقعیت خاصی صادر شده است و آنچه مطلوب فرازمانی و دائمی شریعت برای همه مکان‌هاست، معنای کلی‌تر و گسترده‌تری است؟

گروه بسیاری از فقیهان، امثال این روایت را برخاسته از شأن تبلیغ یا تشریح پیامبر و آن را حکم دائمی شریعت دانسته و به مضمون آن فتوا داده‌اند؛ ۱۳۵ ولی گروه دیگری از فقیهان انحصار در تعداد خاصی از طعام را برخاسته از شأن تبلیغ یا تشریح پیامبر ندانسته‌اند، بلکه مفهوم عام‌تری را که در ورای این نمونه‌ها قرار دارد (نظیر طعام ۱۳۶ یا قوت ۱۳۷) موضوع حکم دائمی شریعت و

۱۳۳. مثلاً در برخی روایات از گوشت و روغن، رنگ، میوه و... به عنوان نفقه نام برده شده است. (ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۱/ ۵۱۳ و ر. ک: همان/ ۵۰۹ به بعد).

۱۳۴. وسائل الشیعه، ج ۱۷/ ۴۲۶.

۱۳۵. برای نمونه ر. ک: النهایة، چاپ شده در النهایة و نکتها، ج ۲/ ۱۱۴ و ۱۱۶؛ قم، مؤسسة النشر الاسلامی ۱۴۱۲ق و شرایع الاسلام، ج ۲/ ۲۷۵.

۱۳۶. همان‌طور که در روایات معتبر موضوع احتکار، «طعام» دانسته شده است (برای نمونه، ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۱۷/ ۴۲۳-۴۲۴، ح ۱-۳، ۶-۸). لذا برخی از فقیهان موضوع احتکار را «طعام» دانسته‌اند (برای نمونه، ر. ک: شیخ صدوق، الهدایة، چاپ شده در الجوامع الفقهیة/ ۳۱؛ المقننه، شیخ مفید/ ۶۱۶؛ کاشف الرموز، فاضل آبی، ج ۱/ ۴۵۵، وسیلة النجاة، سید ابوالحسن اصفهانی، ج ۲/ ۸). بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۱۳۷. برای نمونه ر. ک: الکافی فی الفقه/ ۳۶۰، اصفهان، مکتبة الامام امیرالمومنین (ع) ۱۳۶۲ش؛ غنیة النزوع، چاپ شده در الجوامع الفقهیة/ ۵۲۸؛ المبسوط، ج ۲/ ۱۹۵. تهران، المکتبة المرتضویة، ۱۳۸۷ق.

آنچه را که در روایات آمده، از قبیل مصداق آن حکم دائمی پیامبر دانسته اند که پیامبر به لحاظ شأن حکومتی یا شأن تطبیق خویش بیان کرده است. ۱۳۸

## ۲. مرتبه بندی میان تشریعات الهی و تشریعات نبوی

یکی دیگر از آثاری که توجه به شئون پیامبر (ص) در استنباط دارد، تفاوت میان احکامی است که پیامبر گرامی اسلام (ص) به عنوان مبلغ احکام الهی بیان داشته، با احکامی است که خود پیامبر به عنوان شارع جعل کرده است؛ چرا که یکی از شرایط مهم ولایت پیامبر (ص) بر تشریح این است که در چارچوب ضوابط الهی باشد و آنها را نقض نکند. همان طور که در روایات بدان اشاره شده است<sup>۱۳۹</sup> - و عقل هم بر اشتراط آن حکم می کند؛ چرا که عدم این اشتراط

۱۳۸. یکی از فقیهان معاصر که منکر انحصار احتکار به کالاهای مذکور است، در این زمینه بیانی دارد که چکیده آن چنین است: احکام اسلام به زمان و مکان خاصی اختصاص ندارد، بلکه فرازمانی و فرامکانی است؛ در حالی که نیازهای مردم به حسب زمان ها و مکان های مختلف است و نمی توان امور متغیر به حسب زمان ها و مکان های مختلف را ملاک احکام دینی جاودانه و جهان شمول دانست. پس اطلاق اخبار ناهمی از مطلق احتکار محکم است. به علاوه، اخبار حاصره اختلاف دارند. لذا باید آنها را قضیه خارجی دانست که به حسب موقعیت خاصی صادر شده اند. بنابراین باید گفت روایات حاصره حکم فقهی برای همه زمان ها و مکان ها نیست، بلکه حکم ولایی برای زمان و مکان خاصی است. پس تعیین کالایی که متعلق حکم احتکار است، از اختیارات حاکم خواهد بود (ر. ک: دراسات فی ولایة الفقیه، حسینعلی منتظری، ج ۲ / ۶۴۶-۶۴۸).

۱۳۹. برای نمونه در روایات ولایت پیامبر (ص) بر تشریح آمده که امر پیامبر (ص) با امر خداوند متعال همراه است (برای نمونه، ر. ک: الکافی، کلینی، ج ۱ / ۲۶۷، ح ۴) یا در روایتی درباره پیامبر می خوانیم: «رسول الله لم یکن لیحرم ما أحل الله ولا لیحلل ما حرم الله ولا لیغیر فرائض الله و احکامه (برای نمونه ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۲۷ / ۱۱۳، ح ۲۱) یا در روایتی دیگر آمده است: «ولا تنقض السنة الفریضة» (برای نمونه، ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۱ / ۲۲۵، ح ۹۹۱)؛ یعنی تشریعات نبوی نمی تواند تشریعات نبوی را نقض کند. در روایت دیگری آمده است: «قد فوض إلى نبيه أمر دينه و لم يفوض إليه تعدی حدوده» (من لا یحضره الفقیه، ج ۱ / ۴۱، ح ۸۱؛ بحار الانوار، ج ۱ / ۳۴۹؛ نور البراهین، سید نعمت الله موسوی جزائری، ج ۱ / ۳۸۹، ح ۱).

به عدم ثبات و لغو بودن تشریعات الهی می انجامد.

مقتضای این شرط این است که نوعی مرتبه بندی در میان تشریعات الهی و تشریعات نبوی وجود داشته باشد. برخی از فقیهان به این مرتبه بندی در اجتهاد توجه کرده اند که نمونه ای از آن را بیان می کنیم. در روایت معتبری از امام باقر(ع) چنین نقل شده است:

لا تعاد الصلاة إلا من خمسة: الطهور و الوقت و القبلة و  
الركوع و السجود. ثم قال: القراءة سنة و التشهد سنة و لا  
تنقض السنة الفريضة؛<sup>۱۴۰</sup>

اعاده نماز مگر با ترک پنج امر لازم نیست: طهارت، وقت، قبله،  
رکوع و سجده. سپس امام فرمود: قرائت و تشهد سنت است (یعنی  
و جوب آن از سنت دانسته شده) و سنت فريضة را نقض نمی کند.

از این روایت استفاده می شود که تشریعات پیامبر(ص) در رتبه تشریعات الهی نیست؛ در نتیجه تشریعات نبوی قدرت نقض تشریعات الهی را ندارند. لذا اگر کسی در نماز تشهد یا قرائت را به جا نیاورد، این عدم اتیان باعث نقض و بطلان نماز - که از سایر اجزا تشکیل یافته و از جانب خداوند تشریح شده - نمی شود.

ذیل روایت «و لا تنقض السنة الفريضة» یک قاعده و قانون کلی را بیان می کند که هر امر شرعی که مرکب از اجزا و شرایطی است که پاره ای از آنها از جانب خداوند و برخی دیگر از جانب پیامبر واجب شده است، عدم اتیان اجزا و شرایطی که از ناحیه پیامبر تشریح شده و از روی نسیان است، باعث بطلان آن عمل نمی شود؛ همان طور که برخی از فقیهان از این روایت این قاعده کلی را استفاده کرده و افزوده اند ذکر نماز - که مرکب از اجزا و شرایط است - در صدر حدیث، از باب تطبیق است، نه اینکه مفید حصر و اختصاص باشد<sup>۱۴۱</sup>.

۱۴۰. من لا یحضره الفقیه، ج ۱/ ۲۲۵، ح ۹۹۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۲/ ۱۵۲، ح ۵۹۷؛ وسائل الشیعه، ج ۶/ ۴۰۱؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۵/ ۱۱۱، ۵۴۸، ۵۵۳ و ۵۵۸.

۱۴۱. برای نمونه، ر. ک: الرافد، سید منیر السید عدنان قطیفی (تقریرات درس خارج اصول آیت الله سیستانی) ج ۱/ ۱۴۰.